

منابع



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲



نبرد سواره مادر کابل



اگرچه هر روشک با شمشیر و سپر و نیزه و کلاه و دایه یک شمشیر

بنیاد اندیشه
بصیرت - کسره حله

شناسنامه کتاب

نبرد هزاره‌ها در کابل	نام کتاب:
افسرده خاطر	نویسنده:
دوم	نوبت چاپ:
چاپ اول ۲۰۰۰ چاپ دوم ۳۰۰۰	تیراژ:
چاپ اول تابستان ۱۳۷۱ چاپ دوم تیرماه (پائیز) ۱۳۷۱	تاریخ انتشار:
۷۰ تومان یا معادل آن	قیمت:

بنیاد اندیشه

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

عنوان:	صفحه
۱- مقدمه	
۲- بازیگران پشت پرده	۱۰.....
۳- عوامل و انگیزه جنگ	۱۳.....
۴- نتایج و عواقب جنگ	۲۳.....
۵- دومین برخورد هزاره ها در کابل	۳۴.....
۶- اصولی ترین علل درگیریها در کابل	۳۷.....
۷- حس ششم مردم	۴۳.....
۸- چگونگی آغاز جنگ	۷۲.....
۹- نگاهی به انگیزه های موشک باران میدان هوایی و شهر کابل	۷۳.....
۱۰- بیانیه صیفت الله مجددی اولین رئیس جمهور موقت	
دولت اسلامی افغانستان	۹۱.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

متفکرین و اندیشمندان بشری برای تعریف «انسان» گفته‌اند: «انسان موجودیست صنعتگر و سازنده» معنی این سخن این است که در میان موجودات گوناگون و متنوعی که وجود دارد، تنها «انسان» است که از قدرت سازندگی و خلاقیت برخوردار است.

ما به درست بودن یا نبودن این تعریف از نظر «جامع و مانع» بودن کاری نداریم و یادآور می‌شویم که این تعریف در مجموع، با واقعیت‌ها، تطبیق می‌کند و «انسان» در دو صحنه‌ی طبیعت و جامعه‌ی انسانی، مخلوقات و ساخته شده‌های زیادی دارد.

در رابطه با سازندگی و خلاقیت «انسان» یک مسأله وجود دارد و آن اینکه: افراد و جوامع انسانی بعد از ایجاد یک پدیده در دامن طبیعت و یا جامعه، آه سردی از نهاد برمی‌کشند و از نکات که باید در کار خویش مراعات می‌کرد و نکرده‌اند، حسرت می‌خورند و اشتباهات که بر اثر نادانی و غفلت پیش آمده است، گرد اندوه و چین‌های حزن، بر جبین آنها نمایان می‌گردد.

این ضرب‌المثل هزاره‌گی «تا که می‌تَنِشْتُم تَدَنِشْتُم، آلی که می‌دَنُم نَمی‌تَنوم» (تا زمان که می‌توانستم، نمی‌دانستم اما اکنون که می‌دانم،

مقدمه دوم

نمی‌توانم، قدرت انجام دادن را ندارم) حکایت از همین حسرت بعد از فراغت از کار را دارد.

در خلق پدیده‌های صنعتی دو مقوله‌ای «توان» و «دانش» زود به همکاری یکدیگر برمی‌خیزد و داغ حسرت را از قلب «انسان» بیرون می‌کند. زیرا بشر بعد از بوجود آوردن یک پدیده صنعتی، به اشتباهات و خلاقکاری خویش پی برده. در مرحله‌ی بعدی از تجارب بدست آمده استفاده‌ی شایسته و بایسته‌ای را می‌نماید و بدین ترتیب، حسرت و اندوه خویش را به مسرت و شادی مبدل می‌سازد.

اما پدیده‌ها و تحولات اجتماعی، از قانون دیگری پیروی نموده، از ابعاد دیگری برخوردار است. فرد و یک نسل انسان، توفیق زدودن گرد و غبار حسرت از صفحه‌ی قلب خویش در این زمینه را، بسیار اندک بدست می‌آورد زیرا که حوادث و پدیده‌های اجتماعی چنان به کندی و آهستگی بوجود آمده، مراحل تکامل خویش را می‌پیماید، که عمر یک انسان، کفاف آنهمه وقت را نمی‌کند. بهمین دلیل است که برخی از اندیشمندان گفته‌اند: آدمی را عمر دوباره باید، با یکی تجربه حاصل کرد و با دیگری از تجربه‌ی بدست آمده استفاده‌ای باید کرد.

براستی روزیکه تانکهای ارتش‌های متفقین به دروازه‌های شهر برلین رسید، هیتلر با این حسرت اقدام بخودکشی کرد که ای کاش جنگ را در دو جبهه‌ی شرق و غرب، در یک زمان شروع نکرده بود و حسرت‌های از این

نبرد هزاره‌ها در کابل..... سوم

قبیل بسیار فراوان است.

یک راه برای جبران این نقیصه و رهایی از این حسرت موجود است و آن اینکه: آیندگان از کارکرد گذشتگان درس گیرند و لازم نیست که انسان همه چیز را خود بطور مستقیم تجربه نموده بیازماید. انسانها در طول حیات اجتماعی و فردی خویش به این نتیجه رسیده‌اند و نسل‌اند نسل این پیام را بجای مانده‌اند که از سرگذشت دیگران عبرت گیرند. یک ضرب المثل هزاره‌گی در این زمینه چنین است: «بدبختو سر خود، نیگ‌بختو سر مردم منگروه».

از امیر مؤمنان حضرت علی (ع) نقل شده است: واحذروا ما نزل بالأمم قبلکم من المثلات بسؤال فعال و ذمیم الاعمال فتذكروا فی الخیر و الشر احوالهم واحذروا ان تکنوا امثالهم (نهج البلاغه ۱۹۲).

از گرفتاریها و بدبختیهای که بر اثر کردار زشت و رفتار ناپسند ملت‌های گذشته، دامنگیرشان گردید بر حذر باشید! مبادا در راه که آنها رفتند و اعمال که آنها بجای آوردند و بر اثر آن بدبخت روزگار گردیدند شما هم در آن راه رفته بدان سرنوشت مبتلا گردید و لازمه‌ی پرهیز از مبتلا شدن به سرنوشت آنها، این است که به سرگذشت نیک و بد آنها، تدبیر نموده، به حافظه‌ی خویش بسپارید و از اینکه به سرنوشت آنها گرفتار آیید در هراس بسر برید. یکی از وسائل و ابزار که زمینه‌ی درس گرفتن و پند آموختن از سرگذشت دیگران و گذشتگان را فراهم می‌نماید «تاریخ» است. اگر می‌دانیم

مقدمه چهارم

که مسلمین چرا به این روز سیاه گرفتار آمدند؟ و اگر می‌فهمیم که کشورهای آسیای مرکزی چگونه به کام دشمن سقوط نمودند؟ و اگر میدانستیم که درگیری هیتلر با تمام قدرتهای شرقی و غربی یک اشتباه بود و به همین دلیل طعم تلخ شکست کامل را چشید و موجبات تقسیم شدن آلمان را به دو کشور شرقی و غربی فراهم کرد و ... همه و همه به برکت اسنادیست که از گذشته‌ها به یادگار مانده است و ما آنرا «تاریخ» می‌نامیم.

از اینجا اهمیت ثبت حوادث و عملکرد جوامع انسانی، بخوبی نمایان می‌گردد. نسل بعدی و آنهای که از محیط زندگی ما بدورند، چگونه به رمز موفقیت‌ها و یا علت شکست‌ها و ناکامی‌های ما دست می‌یابند؟ تنها رشته‌ای که ما و آنها، نسل حاضر و آینده را پیوند می‌دهد و آنها را قادر به آشنا شدن به فراز و نشیب زندگی ما می‌نماید، همین اوراق کاغذ است که حوادث روزمره‌ی زندگی ما را در خود جای داده است و با کمال امانت داری از آن محافظت می‌نماید.

جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست که ملت مسلمان افغانستان در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی خود بسر می‌برد. شکست دادن یک ابرقدرت و بیرون راندن یک ارتش همیشه پیروز از مملکت خویش و ناتوانی در حل مشکلات داخلی، پیروزی در جبهه‌ی ضد تجاوز خارجی و ناکامی در ایجاد یک سیستم اداری، می‌تواند، مایه‌ی غیرت و آموزندگی برای هر فرد و جامعه‌ی انسانی که از نعمت تفکر و پندگیری برخوردار هستند، باشد.

نبرد هزاره‌ها در کابل.....پنجم

لحظات که می‌گذرد و حوادث که اتفاق می‌افتد، برای ملت افغانستان بسیار مهم و گران‌بهاست زیرا با گذشت هر لحظه و خلق شدن هر حادثه، مردمی با سرنوشت زیبا یا زشت خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. نقش عنصر زمان و تأثیر اتفاقات و حوادث بر چگونگی شکل‌گیری سرنوشت آینده در این زمان به درجات مؤثرتر از هر زمان دیگر است زیرا که سرنوشت آینده در حال حاضر شکل نگرفته است و آنچه به عنوان سرنوشت شکل گرفته بود، از بین رفت و این حوادث آینده‌ی ما را شکل داده، می‌سازد.

هرگاه حوادث جاری کشور به ویژه پایتخت را در رابطه با ملیت محروم و ستم کشیده و بلا دیده «هزاره» مطالعه می‌نمائیم، عنصر زمان و جوهر حوادث از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود این لحظه‌ها و حوادث برای «ملیت هزاره» بسیار استثنائی و نادره هست زیرا که «ملیت هزاره» بعد از گذشت چندین قرن توهین و تحقیر شدن، قتل عام و سوته خوردن مورد هجوم بی‌رحمانه قرار گرفتن، بدون اینکه چانس عکس‌العمل نشان دادن و به مقابله برخاستن را داشته باشند موفق می‌شود که چون دیگر ملیت‌های ساکن در کشور، سلاح حمل نموده، سرفرازان به میدان وارد شود حمله را با حمله، کشتن را با کشتن، توهین را با توهین، غارت اموال را با غارت اموال خرابی را با خرابی و... با قدرت تمام پاسخ بدهد و در عین حال با عزم آهنین و گام‌های استوار و بازوان نیرومند، همچنان در میدان بماند و از تساوی حقوق در ساحات سیاسی، نظامی، اداری، فرهنگی مذهبی و... برخوردار

مقدمه ششم

گردد و باردیگر، بخاطر وابستگی به نژاد خاص و مذهب خاص انسان درجه چهل دوم به حساب نیاید بلکه برادری باشد، درکنار سایر برادران، نه بیشتر و نه کمتر.

بنابراین، لحظات گذرای فعلی و حوادث در حال اتفاق، حکم زمان طلوع ملیت محروم هزاره بلکه تمامی ملیت‌های محروم را دارد. طلوع که بعد از غروب غمبار چندین قرن به برکت ریختن خون میلیون‌ها شهید و آواره شدن میلیون‌ها انسان پاک دل مسلمان، میسر گشته است زمان فعلی لیلة القدر جوامع ملیت‌های محروم از جمله ملیت هزاره، هست که هر ماه آن بهتر از هزار سال به حساب می‌آید.

بدین ترتیب بسیار ضروری خواهد بود که قلم بدستان و اهل تحقیق ما با تمام توان، پاسداران همیشه بیدار این لحضات مبارک بوده، همه‌ی حوادث خورد و بزرگ که در این برهه از زمان اتفاق می‌افتد، با دقت تمام ثبت نموده، با دید محققانه و عالمانه، به تحلیل، تعلیل و سند یابی آن پرداخته نتایج لازم آموختنی‌های ضروری آن را در اختیار ملیت‌های محروم و این بندگان مستضعف خداوند و یتیمان آل محمد (ص) قرار دهند.

اگر حوادث ریز و درشت این برهه از تاریخ بر اثر غفلت، کم کاری، خود فریبی یا هر عامل دیگر ثبت، تحلیل و ارزیابی نگردد و نتایج لازم استخراج نگشته، مردم جهت داده نشود، مهم‌ترین ضربه‌ها را متحمل شده، بالاترین خسارت‌ها را دیده، بزرگترین خیانت ملی را مرتکب شده‌ایم، زیرا که

نبرد هزاره‌ها در کابل.....هفتم

پدیده‌های که در بستر زمان تولد یافته است زمان در شکل آن نقش دارد، قابل بازگشت نیست.

کتاب «نبرد هزاره‌ها در کابل» کوششی است که در این زمینه واداء دین بسیار کوچک و ناچیز است در برابر مسئولیت بزرگی که ذکرش رفت، ارچند که از نام کتاب و محتوای آن، دشمنان آگاه و دوستان بی‌خبر ساده‌اندیش پاکدل ملت ما، برآشفتنند.

ملی‌گرایی چیست؟

در اینجا از توجه به یک مطلب ناگزیریم، ارچند که از تمایل چندانی در پیچیدن به این گونه مطالب، بر خوردار نیستم زیرا که اینگونه مطالب، در اذهان جوامع بشر، از جمله جامعه‌ی ما، حل شده است.

نوشته شدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» در پشت جلد و متن کتاب، احساسات عده‌ای را برانگیخته است و چنین پنداشته‌اند که نوشتن و جاری کردن کلمه‌ی «هزاره» به زبان ملی‌گرایی بحساب آمده، حکایت از انحراف فکر!! و خبیث باطن نویسنده و گوینده دارد!!

این مطلب، به طور بسیار فشرده، از دو نگاه مورد بحث قرار می‌گیرد:
الف - زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و روانی این حساسیت، و کسان که چنین حساسیتی از خود نشان می‌دهند.

ب - نظر اسلام در مورد مسأله‌ی قومیت و ملیت، در راستای ابراز احساسات محبت آمیز و دوستانه، از سوی افراد آن.

امام‌مطلب اول:

می‌دانستیم که «ملیت هزاره» در دوران حکومت امیر عبدالرحمن، انگشت نما گردیده نظرات سوء و ذهنت‌های خصمانه‌ای نسبت به این مردم، ایجاد گردید. «هزاره‌ها» قبل از این تاریخ با صلح و صفا، زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند و در هر خیر و شر مملکت، به عنوان یک ملیت ساکن در این سرزمین، سهیم می‌شدند. در جنگ‌های خارج از مرز و کشورگشایانه و نبردهای دفاعی از کشور «هزاره‌ها» سهم به سزا و نقش مؤثری داشتند!

مأمورین و عوامل رژیم عبدالرحمن و قبل از آن با غارت نمودن اموال «هزاره‌ها» و توهین به مقدسات‌شان، عرصه‌ی زندگی را برای آنان تنگ کرد. شکایت بردن پیاپی پدر بار امیران به سکوت برگزار شده، دردی را دوا نکرد و نفس این مطلب بر جرأت و جسارت مأمورین در راستای هتک حرمت، غارت اموال، توهین به مقدسات و... «هزاره‌ها» افزود. بالاخره این قوم بیجان رسیدند، مرگ را بر اینگونه زندگی ترجیح دادند، و بدین ترتیب برای رفع ستم و نفس کشیدن قیام نموده سر به شورش برداشته، اقدام به پاکسازی مأمورین رژیم از سرزمین خویش کردند.

بهای که برای این عدالت خواهی و آزادی طلبی پرداخته شد بسیار

نبرد هزاره‌ها در کابل..... نهم

سنگین بود:

۱ - تکفیر و مهدورالدم شدن و بدنبال آن قتل عام گشتن.

۲ - تاراج شدن.

۳ - بچه‌های شان به عنوان کنیز و غلام در بازارهای اسلامی و در بلاد مسلمین!! به فروش رسیدن.

۴ - سرزمین هایشان، توسط قبائل پشتون، اشغال شدن.

۵ - عنوان «کافر»، «یاغی» در برابر شاه اسلام پناه!!، کسب کردن.

بدین ترتیب «هزاره‌ها» در زیر فشار ستم عبدالرحمن، از مرتبه‌ی انسانی تنزل داده شدند و به شکل غیر انسانی، با آنها رفتار شد. این مطلب دو پیامد مصیبت‌بار داشت:

الف - طوائف، قبائل و ملیت‌های غیر «هزاره» به «هزاره‌ها» با دیده‌ی تحقیر نگرستند و در برخوردهای اجتماعی، با همان دید، با آنها معامله کردند. روی این دید و موضع‌گیری خود، آنقدر پافشاری کرده ادامه دادند که حتی از زن دادن، به این برادران هم کیش خود، دریغ نمودند و بالاتر از این، هم مذهب‌های «هزاره‌ها» نیز با آنها اقتداء کردند. البته قابل یادآوری است که دولت‌های عصر بر این لجاجت‌های احمقانه دامن زده، ریشه‌های آن را در مغز و اندیشه‌ی آنان تحکیم می‌بخشیدند.

ب - از مسلمات علمی است که محیط زندگی انسان، روی تفکر و اندیشه‌ی آدمی زاد، تأثیر می‌گذارد و در نحوه‌ی شکل دادن آن، نقش مهمی

مقدمه دهم

ایفا می نماید. محیط مصیبت بار زندگی «هزاره‌ها» روی ذهن خود آنها نیز تأثیر گذاشت و انسانهای عادی مربوط به این قوم، باور کردند که انسان درجه آخر هستند. لهذا برای اینکه از این وضع نجات یابند، یک حالت از خود گریزی را در پیش گرفتند و در برخوردهای اجتماعی با دیگران، به کتمان هویت خویش و انتساب به دیگران پرداختند.

حاصل این همه فشار و ذهنیت‌ها این شد که هم دیگران در برابر کلمه‌ی «هزاره» حساس شوند و هم مردم عادی این قوم.

حساسیت نشان دادن دیگران بخاطر پرده پوشی روی جنایت‌های که در مورد این قوم انجام داده بودند و می‌خواستند آنرا تداوم بخشند، صورت می‌گرفت در حالی که حساسیت خود این قوم بخاطر فرار از گذشته‌ی خویش و اثبات این مطلب که «ما آنها نیستیم» نشان داده می‌شد.

اینک که چهارده سال از نبرد رهائی بخش و جهاد مقدس اسلامی می‌گذرد و «هزاره‌ها» در میدانهای گوناگون مبارزه، نشان داده‌اند که چیزی از دیگران کم ندارند که هیچ، بلکه از برجستگیهای خاصی نیز، برخوردارند، و بدین ترتیب، خواهان برادری و برابری می‌باشند، دیگران از نظر روانی، قدرت مواجه شدن با این تولد جدید «هزاره‌ها» را ندارند لهذا با چشم پوشی از واقعیت‌های موجود و گشت و گذر با بالهای خیال، در گذشته، می‌کوشند با حساسیت نشان دادن در برابر کلمه‌ی «هزاره‌ها» از واقعیت‌های فعلی به گذشته فرار نمایند و بدین ترتیب خودشان را تسکین بدهند.

نبرد هزاره‌ها در کابل یازدهم

خودیهای ساده‌اندیش و پاکدل، که نتوانسته‌اند، برجستگیها و خصیصه‌های ذاتی ملت خویش را باور نمایند، در برابر دیدن و شنیدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» حساسیت نشان می‌دهند زیرا که آنها، تا هنوز که هنوز هست، حالت خودگزیزی دارند لهذا، مطرح شدن کلمه‌ی «هزاره‌ها» را یک نوع افشاگری و انگشت‌نما کردن و گذشته‌ها را بیاد دیگران دادن، می‌دانند لهذا با گوینده و نویسنده‌ای که این کلمه را بر زبان و یا از نوک قلم جاری می‌نماید، عناد و دشمنی می‌ورزد ولی از آنجای که برای این عنادورزی و خصومت، دلیل منطقی و قانع‌کننده‌ای در دست ندارند، از حربه‌ی «ملی‌گرایی» بهره می‌جویند.

بنابراین، وظیفه‌ای همه‌کسان که به نعمت مقدس «خودباوری» دست یافته‌اند، این است که از این حساسیت نشان دادن، ناراحت و افسرده خاطر نگردند زیرا که گذشت زمان و مقاومت «خودباورها» این استیحاها را از بین خواهد برد و در نهایت خودیها و دیگران، قبول خواهند کرد: «هزاره» کلمه‌ایست مثل کلمه‌ی «تاجک» مثل کلمه‌ی «پشتون»، مثل کلمه‌ی «عرب» مثل کلمه‌ی «ترک» و... و هیچگونه وحشتی در کار نیست.

و اما مطلب دوم:

واقعیت این است که فرد متعلق به یک خانواده، از نظر احساس، خود را به خانواده‌ی خویش نزدیک‌تر می‌بیند و نسبت به آنان علاقه‌ی بیشتری را

مقدمه دوازدهم

احساس می‌نماید و بر مبنای همین احساس، میل دارد که هر چه در توان دارد، در اختیار خانواده، و آنطرف‌تر، در خدمت هم‌نژادان خویش قرار دهد. در صحت مطلب فوق هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد و هر کس به وجدان خود مراجعه نماید وجود آنرا در خود احساس می‌کند. حال سؤال اینجاست: آیا اسلام، بر این احساس صحه می‌گذارد و بر آن ترتیب اثر می‌دهد یا خیر؟

پاسخ این سؤال مثبت است و قرآن کریم آنرا تأیید می‌نماید. آیات مبارکه‌ی ذیل شاهد بر این مطلب است:

۱ - و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم، فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم (۴/۱۴).

هیچ پیامبری را ما موریت ندادیم، مگر اینکه (به آن رسول این امکان را فراهم کردیم تا) بزبان قوم خویش (صحبت نماید) تا اینکه برای قوم خود تبیین کنند پس هر کس را که خدا بخواهد گمراه می‌نماید و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. خداوند عزیز و حکیم است.

۲ - و انذر عشیرتک الاقرین (۲۶/۲۱۴).

خویشاوندان نزدیک‌ترت را اخطار بده.

۳ - و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولاً نفر من کل فرقة طائفة منهم لیقفوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهם لعلهم یحذرون (۹/۱۲۲).

چنین نبوده است که مؤمنین بطور دسته جمعی، برای تحصیل علم

نبرد هزاره‌ها در کابل..... سیزدهم

دین شناسی، کوچ نمایند پس چرا طائفه‌ی از هر فرقه‌ی مؤمن، برای فراگرفتن دانش دین کوچ نمی‌کنند؟ تا دانش دین بیاموزند و هنگام بازگشت بسوی قوم خویش آنها را، اخطار نمایند شاید، آنها بترسند.

خون مشترک و زبان مشترک این اثر را داشته است که حاملان پیام الهی، قبل از کس دیگر به سراغ قوم خود بیایند یعنی خون و زبان مشترک اولویت در بهره‌برداری از رحمت خاص ایزدی را فراهم نموده است. چنان که آیه‌ی شماره یک مبین این مطلب است.

آیه‌ی شماره ۲ که مخاطب آن ذات مقدس پیامبر بزرگوار ما می‌باشد، مطلب را با صراحت بیشتر و روشن‌تر بیان می‌نماید. از متن آیه‌ی مبارکه و داستان شأن نزول آن دو مطلب بدست می‌آید:

۱ - خوبشاونندان پیامبر(ص) از اولویت در شنیدن کلام و پیام خداوند، برخوردار شدند.

۲ - خوبشاونندان پیامبر(ص) از اولویت در عرضه شدن مقام جانشینی پیامبر برخوردار گشتند.

آیه‌ی ۳ در دلالت بر مطلب از وضوح و تأیید بیشتری برخوردار است زیرا که در این آیه دستورانذار و اخطار قوم، برای فارغ‌التحصیلان علوم دینی، صادر شده است یعنی بعد از فراغت از تحصیل و بازگشت به وطن و زادگاه، اقوام فارغ‌التحصیلان، در اخطار داده شدن، از اولویت برخوردارند. از جمع این آیات مبارکه قرآنی، یک مطلب بدست می‌آید و آن اینکه:

مقدمه چهاردهم

افراد تحصیل کرده، دارای کمال و هنر و تخصص، باید نتیجه‌ی تحصیل، کمال و تخصص و هنر خویش را قبل از هر جای دیگر بر اقوام مربوط خویش عرضه نمایند و مردم خویش را از آن بهره‌مند سازند، و اقوام دیگر را در این بهره‌برداری، در مرتبه دوم قرار دهند.

حاصل سخن اینکه توجه به قوم و مردم خویش و عرضه داشتن تخصصها و هنر خویش بر آنها، قبل از دیگران و اولویت دادن به قوم و طائفه و خویشاوند، نه تنها «ملی‌گرائی» و جرم نیست بلکه یک امر مستحسن و مطابق سنت الهی است زیرا که هیچ تخصص و هنری، ارزش برتر از پیامبری ندارد و دیدیم که خداوند، برای اقوام پیامبران و فارغ‌التحصیلان علوم دینی در جهت بهره‌برداری از علوم دینی، نوعی اولویت قائل شده است.

صله رحم

اگر حالت روانی خودگریزی بر ما غلبه نموده، آیات یاد شده را طور دیگر توجیه نمائیم و بگوئیم که «قوم» هیچگونه اولویتی نسبت به دیگران ندارد، منکر این مطلب که «صله رحم» یکی از دستورات و سنت‌های مورد تأکید اسلام است، نمی‌توانیم باشیم. «صله رحم» از نظر ماهیت این است که انسان به نزدیکان و اقرباء خونی خویش از نظر مادی و معنوی، توجه ویژه‌ای داشته باشد.

نبرد هزاره‌ها در کابل..... پانزدهم

در این زمینه به چند روایت با دقت توجه نمائیم:

۱- امام صادق(ع) در توضیح آیهی مبارکه‌ی «الذین یصلون ما امر الله به» می‌فرماید: من ذلك صلة الرحم و غایت تأویلها صلتک ایسانا (میزان الحکمة ج ۴ ص ۸۲).

از جمله‌ی پیوندهای که خداوند دستور استوار نگهداشتن آنرا صادر کرده است، «صلة رحم» است و آخرین مقصد آیه‌ی مبارکه پیوندت با ما خاندان پیامبر است.

۲- امام علی(ع) در تبیین نقش خویشاوند و قوم در زندگی افراد به ویژه افراد دارای اهداف مهم و آرمانهای والا، می‌فرماید: ایها الناس انه لا یستغنی الرجل و ان کان ذا مال عن عترته و دفاعهم عنه بایدیهم و الستهم و هم اعظم الناس حیطة من وراثته و المهم شعثه و اعطفهم علیه عند نازلة ان نزلت به و لسان الصدق یجعله الله للمرأ فی الناس خیر من المال یرثه غیره (همان مدرک ص ۸۳).

ای مردم! مال و دارائی، انسان را از وجود خاندان و دفاع آنها با دست و زبان، از انسان، بی‌نیاز نمی‌کند. زیرا که آنها بزرگترین پشتوانه‌ی انسان در بین مردم است و نزدیک‌ترین کسان به آدمیزاد، در هنگام پریشان حالی و پراکندگی امور، هستند و با عاطفه‌تر از دیگران، هنگام پیش آمدهای ناگوار، با انسان می‌باشند. اما زبان صدق که خداوند نصیب انسان می‌نماید، بُردش در بین مردم بهتر از مال است که دیگران به ارث می‌برند.

۳- باز هم امام علی(ع) می‌فرماید: اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به

مقدمه شانزدهم

تطير و اصلک الذی اليه تصير و يدک التي بها تصول (میزان الحکمه ج ۴ ص ۸۳).
خویشاوندان و قبیله‌ات را احترام نموده، بزرگشان بدار زیرا که آنها
بالهای تواند که با آنها به پرواز در می‌آیی و منشأ هستی توست که همه چیزت
به آن برمی‌گردد و ابزارهای توان و قدرت توست که به وسیله‌ی آن به اهداف
نائل می‌شوی.

۴ - ابوبصیر می‌گوید از امام صادق (ع) در مورد عمل مردی که با
خویشاوندانش قطع رابطه کرده بود، آنهم بدان دلیل که آنها امامت را قبول
نداشتند، پرسیدم: امام (ع) در پاسخ فرمودند: زینبده و شایسته‌ی آن مرد نبود
که ببرد (قطع رابطه نموده، صله رحم را مراعات ننماید).

۵ - از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که ایشان فرمودند: اوصی الشاهد
من امتی و الغائب منهم و من فی اصلاّب الرجال و ارحام النساء الی يوم القيمة ان
یصل الرحم و ان کان منه علی مسیرة فان ذلک من الدین (همان مدرک ص ۸۶).
حاضران و غائبان افراد امت را و حتی آنهایی که در پشت پدران و رحم
مادران‌اند و تا روز قیامت به دنیا می‌آیند، سفارش می‌کنم به اینکه «صله رحم»
بنمایند هر چند انجام این عمل موجب سفر نمودن به مدت یک سال باشد
زیرا که این عمل (صله رحم) از تعلیمات دینی است.

تعریف ملی‌گرایی

بنیاد ابدیسه

از این کلیات که بگذریم، امام زین‌العابدین (ع) از «ملی‌گرایی» تعریف

نبرد هزاره‌ها در کابل..... هفدهم

دقیق و روشنی فرموده، آنرا به عنوان بزرگترین هدیه و یادگار برای ما بجای گذاشته است.

از امام زین العابدین (ع) در مورد «عَصَبِيَّت» (ملی‌گرایی) سوال شد. حضرت در پاسخ فرمودند: العَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شَرًّا قَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ قَوْمِ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يَحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَلَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يَعِينُ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ (میزان الحکمه ج ۶ ص ۳۳۵).

«عصبیت» که دارنده‌ی آن، بخاطر داشتن آن گونه تفکر و اندیشه، گناه کار می‌شود، این است که انسان، افراد شرارت پیشه‌ی قوم خود را بر نیکوکاران اقوام دیگر ترجیح بدهد. اینکه انسان افراد قوم خود را دوست داشته باشد، «عصبیت» نیست. البته این هم «عصبیت» است که انسان افراد قوم خود را در اعمال ستمگرانه، یاری بدهد.

خلاصه‌ی آنچه تا اکنون گفته شد اینکه: بر زبان جاری کردن کلمه‌ی «هزاره» و نوشتن آن در صفحات کتاب، برشته‌ی تحریر درآوردن قهرمانیها و رشادت‌های آن، نسبت دادن افراد آن قوم را به عنوان کلی (هزاره) آن، خواستن حقوق آن، تقاضای اجرای عدالت اجتماعی در مورد آنها و ... به هیچ وجه و با هیچ مبنا و ضابطه‌ی اسلامی «ملی‌گرایی» نیست. و هم چنین فرزندان پاکدل، صدیق، خداپرست، شجاع و با ایمان قوم «هزاره» بدانند نوشتن قهرمانیهای مردم‌شان و مطرح کردن مظلومیت‌های آن و مبارزه برای احقاق حق انسانی و اسلامی آن و ... به ایمان پاک و زلال آن فرزندان صدمه‌ی

مقدمه هیجدهم

نخواهد زد بلکه مسئولیت‌های اسلامی و شرعی با انجام دادن آنچنان کارهایی، ادا خواهد شد.

خداوند! تو را شاهد می‌گیریم که ما اعتقاد به تساوی نژادهای انسانی داشته از نژاد پرستی و مظاهر آن بیزاریم و خود قربانی این پدیده‌ی شوم بوده‌ایم.

خداوند! نژادپرستان و برتری جویان بی‌جهت را در کام آتش خشم فرو بر.

خداوند! ملت ما را در پناه خویش و در ظل اسلام راستین، از آزادی، عدالت، رفاه، برخورداری از مواهب طبیعت و امنیت برخوردار بفرما.

بجاء محمد وعترته المعصومین (ع)

۱۳۷۱/۸/۸

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

بازیگران پشت پرده

مستحیریم که درمورد تراژدی اخیر شهرکابل، از کجا و چگونه، آغاز نماییم؟ و این بدان جهت است که سخن در این مورد بسیار فراوان و پیچیدگیهای بس فراوان‌تر وجود دارد که بدون بازشدن این گره‌های بس مرموز، دستیابی به واقعیت امر در محدوده ممتنع‌ات جای می‌گیرد، سختم را با پرسش این سؤال که: «ما به‌لایختلاف حزب وحدت اسلامی افغانستان و حزب اتحاد اسلامی افغانستان چیست، آغاز می‌کنیم گرچه مطبوعات و رسانه‌های جمعی دنیا به این پرسش، پاسخ دادند و در نتیجه دست ایران و عربستان سعودی را در پشت ماجرا مشاهده نموده، تشیع و مسلک وهابیت را زیر بنای این جنگ معرفی کردند اما واقعیت غیر از این بوده و هست. برای درک هرچه بهتر و روشن‌تر عوامل جنگ اخیر کابل به دو نکته باید توجه نمود و تأمل روی آن، پرده از روی ماجرا بر می‌دارد.

نکته اول متن گفتگوهای است که در بین سید مصطفی کاظمی نماینده حزب وحدت اسلامی در جهت قطع جنگ و برقراری صلح در شهر و انجینر احمد شاه سرپرست وزارت داخله و نماینده اتحاد اسلامی افغانستان در همین جهت، صورت گرفت و نکته دوم نفس چگونگی آغاز درگیری در شهرکابل است.

بیاد اندیشه

تابش ۱۳۹۲

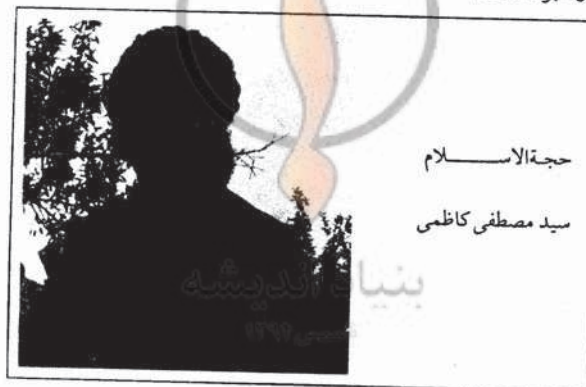
اما نکته اول:

شام روز پنجشنبه مورخ ۱۳۷۱/۳/۱۳، احمد شاه مسعود وزیر دفاع دولت موقت، احمد شاه سرپرست وزارت داخله، سید مصطفی کاظمی، نماینده حزب وحدت اسلامی افغانستان در قرارگاه عمر فاروق واقع در «کارته چهار» گرد هم آمدند، تا برای قطع جنگ و برقراری صلح در شهر کابل، تدابیری اندیشه نموده، کاری انجام دهند. قبل از برگزاری جلسه رسمی هیئت، دیدار خصوصی و دو نفری بین احمد شاه، سرپرست وزارت داخله و آقای سید مصطفی کاظمی، صورت گرفت و آقای سید مصطفی کاظمی (آنطور که گزارش داده شده است) خطاب به احمد شاه گفت: حزب وحدت اسلامی افغانستان، برای این جنگ هیچ گونه فلسفه و انگیزه‌ای سراغ ندارد، جنگی است که از نظر ما فلسفه و انگیزه معقول و مشروعی ندارد، زیرا که اولاً در طول جهاد چهارده ساله، حتی یک گلوله در بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی فیر نشده است و ثانیاً حزب اتحاد اسلامی و حزب وحدت اسلامی از نظر موقف گیری در برابر دولت موقت، وضع مشابهی دارد بدین معنی که هم شما نسبت به ترکیب این دولت معترض هستید و هم ما، می‌خواهم بگویم: این جنگ در بین طرفداران و مخالفین دولت موقت صورت نگرفته است، بنابراین فلسفه این جنگ بی مفهوم چیست؟

احمد شاه، سرپرست وزارت داخله که سراپا گوش شده، به گفته‌های کاظمی با دقت گوش می‌داد بعد از ختم سخنان کاظمی، اظهار کرد: واقعاً

دست‌های در پشت پرده موجود بوده و این حادثه را آفریده است و من به تمام آنچه شما می‌گوئید ایمان دارم، واقعاً مسأله همان است که می‌فرمائید. احمدشاه، سرپرست وزارت داخله، بعد از اینکه در جمع هیئت صلح حضور بهم رسانیده چانس سخن گفتن برایش میسر گردید، در اولین اظهارات خود گفت: به خداوند و به قرآن کریم سوگند می‌خورم که دید من و دیدگاه حزب من در مورد حزب وحدت تغییر کرده است و درباره رهبران حزب وحدت غیر از آن چه می‌اندیشم که قبلاً می‌اندیشیدم، و دریافته‌ام که دست‌های ناپاک غرض آلود، جنگ را بر ما تحمیل کرده است.

چیزی که از این گفته‌ها به روشنی تمام، بدست می‌آید این است که این دو جریان به هیچ وجه با هم خصومتی نداشته و ما به اختلافی در بین آن دو گروه نبوده است.





حجة الاسلام عبدالعلی مزاری صدر هیئت رئیسہ حزب وحدت اسلامی

اما نکته دوم:

نزدیکی‌های غروب روز دوشنبه، یک عراده موترکه سه نفر از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی، با یک نفر محافظ، سرنشین آن بوده‌اند، وارد محدوده امنیتی نیروهای شورای نظامی می‌شود که این پُسته نظامی با دو عراده تانک توپ‌دار از ساختمان سیلوی کابل محافظت می‌نماید، این پسته در حدود یک و نیم کیلومتری انستیتوی علوم اجتماعی که مرکز نیروهای حزب وحدت می‌باشد، قرار دارد. سرنشینان موتر یاد شده به رگبار ماشیندار بسته شده، تکه تکه می‌شوند اما از جانب نیروهای امنیتی موظف همان ساحه هیچ گونه عکس العملی، در رابطه با جلوگیری از وقوع این حادثه، یا دستگیری تروریست‌ها، صورت نمی‌گیرد. تنها چیزی که از جانب نیروهای مربوط شورای نظامی مستقر در اطراف ساختمان سیلوی شهر کابل و ساحه محل حادثه، صورت می‌گیرد این است که به مرکز حزب وحدت اطلاع می‌دهند که چهار نفر شما در نزدیک ساختمان سیلو ترور شده‌اند و تروریست‌ها مربوط حزب اتحاد اسلامی بودند که بعد از وقوع حادثه فرار کردند!

حدوداً یک ساعت قبل از وقوع این حادثه، آقای فیضی یکی از قوماندانهای مشهور و پرآوازه حرکت اسلامی در منطقه «پل سرخ» می‌آید و در بین نیروهای مستقر در آن منطقه اعلام می‌نماید: درگیری در بین نیروهای «اتحاد اسلامی» و نیروهای شیعی در منطقه «ده مزنگ» به شدت جریان دارد

و نیروهای «اتحاد» هزاره‌ها را در هر کجا که به دست می‌آوردند دستگیر می‌نمایند.

به دنبال این مطلب، یک موتر که حامل چند بوجی پول که مربوط «اتحاد اسلامی» بوده است توسط نیروهای حرکت اسلامی مستقر در منطقه «پل سرخ» توقیف شده، پولهای آن ضبط می‌گردد و در سطح منطقه مذکور چنین شایعه پخش می‌شود که نیروهای «اتحاد اسلامی» به یک خانه از تاجران هزاره حمله نموده، پول و دارائی آن را با خود می‌برند و نیروهای حرکت اسلامی، زود از ماجرا اطلاع یافته، موتر حامل اموال مسروقه را از نیروهای «اتحاد اسلامی» می‌گیرند.

این در حال بود که هیچگونه درگیری در بین نیروهای شیعی مستقر در «ده مزنگ» و نیروهای «اتحاد اسلامی» مستقر در همان محل وجود نداشت بلکه مختصر تنشی در بین نیروهای «اتحاد اسلامی» و نیروها جنرال مؤمن (یکی از فرماندهان نیروهای ملیشایی تاجیک) بروز کرده بود که به صورت مسالمت آمیز حل گردید و تنها یک فروند موشک از یکی از ماشین‌های محاربوی نیروهای جنرال مؤمن بطور اشتباهی فیر شده به یکی از سنگرهای نیروهای حزب وحدت اصابت کرده دو نفر در این ارتباط زخمی شده بود و به دنبال آن نیروهای حزب وحدت اسلامی، به محاصره پسته‌ای که موشک از آن شلیک شده، و باعث زخمی شدن دو نفر گردیده بود، پرداختند اما در نتیجه مذاکره و عذرخواهی نیروهای جنرال مؤمن از بابت موشک فیر شده

قضیه خاتمه یافته بود.

بدنبال پخش شایعه وقوع درگیری در بین نیروهای شیعه، مستقر در «ده مزنگ» و نیروهای «اتحاد اسلامی» مستقر در همان محل توسط فیضی و توقیف موتر حامل پول مربوط به «اتحاد اسلامی»، دومین موتر مربوط به «اتحاد اسلامی» که حامل قوماندان حاجی شیر علم «قوماندان عمومی اتحاد اسلام» بود توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی، مستقر در «پل سرخ» توقیف می‌شود و بازجویی از قوماندان مذکور شروع می‌گردد اما با استدلال و متانتی که قوماندان نام برده از خود نشان می‌دهد، موتر وی آزاد گشته به حرکت خود ادامه می‌دهد اما گفته می‌شود که موتر قوماندان حاجی شیر علم بعد از رهایی، زیر رگبار مسلسل از جانب نیروهای حزب وحدت قرار گرفته، در نتیجه، یک نفر از سرنشینان آن کشته می‌شود و بدین ترتیب پسته‌های نظامی «اتحاد اسلامی» اقدام به توقیف موترهای مربوط به حزب وحدت اسلامی می‌نمایند و عملاً راههای تردد به روی نیروهای حزب وحدت اسلامی، از مسیرهایی که پسته‌های نظامی «اتحاد اسلامی» در آن مستقر بود، مسدود می‌گردد.

شب سه‌شنبه جو تنش آلود بر قسمت‌های از شهر کابل که نیروهای «اتحاد اسلامی» در آن جاها استقرار یافته بود حکم فرما شده، نقطه‌هایی که نیروهای «اتحاد اسلامی» ضعیف بودند تقویه می‌گردد. و هم در همین شب کلیه نیروهای نظامی، مسئولین و مربوطین حزب وحدت اسلامی افغانستان،

از کلیه ماجرا و مآقع در عصر روز دوشنبه، اطلاع یافته، صبح روز سه شنبه، به صف آرایی در برابر نیروهای «اتحاد اسلامی» می پردازند.

نکته قابل توجه اینکه، این صف آرایی و رویارویی نیروهای حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، حالت عمومی نداشته، فقط در منطقه «کوته سنگی» و «پل سرخ» بوجود آمده اما در باقی مناطق شهر کابل طرفین اقدام به دستگیری افراد مربوط طرف مقابل می نمایند که در نتیجه در ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز سه شنبه، درگیری در بین نیروهای حزب وحدت اسلامی و نیروهای اتحاد اسلامی عملاً آغاز می شود و در روز چهارشنبه جنگ شدیدی بین نیروهای حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی از یک سو و نیروهای اتحاد اسلامی از جانب دیگر، در منطقه «چنداول» شروع می شود و این در حال بود که درگیری در منطقه «کوته سنگی» بعد از یک آتش بس کوتاه مدت همچنان ادامه داشت.

ظاهراً تلاشهای از جانب احمدشاه مسعود و شورای نظارش، در جهت متوقف ساختن درگیری و برقراری صلح، صورت می گرفت اما کمتر نتیجه می داد این در حال بود که مسئولین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی با تمام قوا در پی قطع جنگ بودند اما در یک گوشه که آتش بس برقرار می شد، در گوشه دیگر، آتش جنگ زیانه کشیده هر ترو خشکی را به کام خود فرو می برد! روز پنجشنبه، جنگ وارد مرحله جدیدی شده، ابعاد تازه و گسترده ای بخود گرفت بدین معنا که از یک طرف نیروهای اتحاد

اسلامی در زیر ضربات کوبنده نیروهای هزاره قرار گرفت و ساحه‌های کارته‌سه، کارته‌چار (به استثناء قرارگاه مرکزی اتحاد اسلامی در سرک اول کارته چهار) پل سرخ، ده بوری، سرای غزنی، کوته سنگی و قسمتهای «خوشحال خان مینه» بکلی پاکسازی شدند و از جانب دیگر مناطق شبیه‌نشین شهر کابل، از قبیل دشت برچی، دشت بیست‌هزاری، قلعه شاده، افشار، سیلو، و... از سه نقطه چهل ستون (که نیروهای حزب اسلامی در آنجا مستقر بودند) فرقه هشت ریش‌خور (که نیروهای سیاف، گلبدین و حقانی در آنجا استقرار یافته بودند) و پل کمپنی و چوک ارغنده زیر باران از موشک، توپخانه سنگین، هاوان و انواع سلاحهای ثقیله قرار گرفته و هم در همین روز کمر بند امنیتی دشت برچی از جانب نیروهای پشتون که مستقر در کمپنی و چوک ارغنده، مورد حمله شدید قرار گرفت و نیروهای مهاجم از خط کمر بندی گذشته، چون دریای که گرفتار طوفان شده باشد، به سمت مناطق مسکونی و غیر نظامی دشت برچی هجوم بردند!

مردم دشت برچی که خانه‌های خویش را در معرض ویرانی و غارت می‌دیدند، با تمام توان به مقابله برخاستند و هر آنچه در توان داشتند بکار گرفتند و نبرد تن به تن باوج خود رسید و به قول سراینده حمله حیدری:

زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت.
آفتاب که شاهد این همه قساوت و بی‌اعتنایی به انسان و انسانیت بود به خشم آمده، برای اینکه دیگر شاهد بیشتر این ماجرا نباشد، چهره در پشت

کوههای غرب شهر کابل پنهان می‌کرد و اشعه‌های طلایی خویش را از فراز تپه‌ها و ساختمانهای شهر در حال جمع کردن بود که نیروهای مهاجم پشتون با شکست سختی مواجه شده دوباره راه کوه و دشت را در پیش گرفته و نیروهای مدافع دشت برچی به تعقیب آنها پرداختند و تا پل کمپنی پیش رفتند.

هیئت‌های صلح که در رأس آن احمدشاه مسعود، وزیر دفاع قرار داشت، به این نتیجه رسیدند که نیروهای پشتون در حال پاکسازی شدن از کلیه نقاط شهر کابل می‌باشند، به وحشت افتاده بر تلاشهای خویش سرعت و قوت بیشتری بخشیدند و هر طرف دویده نعره می‌زدند که مسلمان کشی بس است!!!

شب جمعه، شب آرامی بود اما مردم مناطق شیعه‌نشین با نگرانی، دلهره و آمادگی کامل شب را به صبح رساندند و در ضمن به شکرانه دفاع موفق که از خانه‌های خویش انجام داده بودند، چندین گاو و گوسفند را از حیات محروم نموده مجاهدین که چندین روز از خوردن گوشت، محروم شده بودند، به یک شور بای پرکینی دست یافتند.

صبح روز جمعه، «مناطق دشت برچی» و «قلعه شاذه» باز هم از سه نقطه که قبلاً از آن نام بردیم زیر گلوله باران شدید قرار گرفت و خانه‌های مسکونی یکی پس از دیگری گرفتار حریق گشته یا تخریب می‌شدند و ساکنان آن ناله کنان باین سو و آن سو به دنبال مأمین و پناهی می‌دویدند.

همه در بین نگرانی شدید و امید ضعیف در جهت برقراری صلح و قطع جنگ، به سر می‌بردند، همه از خود می‌پرسیدند که: خدایا چه خواهد شد؟ بازار شایعه پردازان گرم بود و رونق بی‌سابقه‌ای داشت شایعه‌ها حکایت از یک جنگ همه جانبه و سراسری در شهر کابل می‌کرد. در یک چنین جو بود که آتش جنگ در جای دیگر شعله ور شد و صدای غرش توپخانه سنگین، در تنگه «پل آرتن» پیچید. خدایا باز چه شد کدام ماجراجویی آتش جنگ ویران‌گر و خانمان سوز را روشن کرد؟

بر اثر نبردی که در منطقه «پل آرتن» و شاه دو شمشیره» شروع شده بود، اندک رفت و آمدی که آغاز گشته بود، دوباره قطع گردید و در نتیجه جو تشنج بر فضای شهر کابل بیشتر از پیش بال گسترده. تحقیق شروع شد تا علل و عاملین درگیری معین شود جت‌های جنگی بر فراز منطقه درگیری به پرواز درآمده، به مانور دادن پرداختند. جنگ بیش از نیم ساعت الی چهل دقیقه دوام نیافت و آرامش بطور کلی بر شهر حاکم شد. هم گلوله باران مناطق برچی و قلعه شاده قطع گردید و هم درگیری منطقه «پل آرتن» تمام شد.

خبرهای اولیه حکایت از این داشت که نیروهای حزب وحدت اسلامی، به منظور پاکسازی نیروهای اتحاد اسلامی از شهر، بر مکتب «آریانا» که نیروهای اتحاد اسلامی در آنجا استقرار یافته بودند و مانع رفت و آمد نیروهای شیعه در شهر می‌شدند، حمله برده‌اند و تمامی نیروهای مستقر در این مکتب را تار و مار کرده‌اند. اما با گذشت زمان و تحقیق بیشتر و برقرار

شدن خطوط ارتباطی، معلوم شد که این بار نیروهای (جنبش ملی اسلامی سمت شمال) به جنگ نیروهای اتحاد اسلامی آمده‌اند.

ماجرای اینجاست شروع می‌شود که یکی از ژنرال‌های فرقه هشتاد بنام ژنرال «قباد» سوار بر یک عراده موتر نظامی از طرف شهر به مناطق (کوته سنگی، دشت برچی و...) می‌آمده است و هنگام رسیدن در برابر مکتب «آریانا» از سوی نیروهای اتحاد اسلامی مورد حمله قرار می‌گیرد، یک نفر از محافظین جنرال یاد شده کشته شده چند نفر دیگر زخمی می‌شوند، جنرال مذکور، از همانجا برگشته از فرقه هشتاد، لوای هفتاد و فرقه پنجاه و سه، نیرو می‌خواهد که در نتیجه چندین عراده تانک توپدار وارد معرکه شده مکتب «آریانا» را با توپ مورد حمله قرار می‌دهد که سرانجام عده‌ای از افراد مستقر در مکتب کشته یا زخمی می‌شوند و عده‌ای دیگر دستگیر می‌گردند، و مکتب زیبای «آریانا» تا دو روز بعد از وقوع جنگ، علی‌رغم فعالیت مستمر اطفائیة کابل در آتش می‌سوزد.

آری، جنگ به این ترتیب آغاز گشته و بعد از چهار روز درگیری پایان یافت. اما از این گونه شروع و این گونه پایان چه چیزی را می‌شود حدس زد؟ بستگی به میزان تیزبینی و اطلاعات عمیق از تعاملات سیاسی در کشور و گروه‌های صاحب نقش در جهاد و حاضر در کابل، دارد.

عوامل و انگیزه جنگ

عواملی که آتش این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را روشن نمود بدین قرار است:

۱ - شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان که در رأس آن آقای احمدشاه مسعود قرار دارد.

۲ - حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیه الله شیخ محمد آصف محسنی قندهاری.

۳ - حزب اسلامی افغانستان به امارت آقای گلبدین حکمت یار.

۴ - افراد که در جریان نبرد چهارده ساله، در جمع نیروهای دوستم و ملیشاهها، مشغول نبرد با مجاهدین بوده‌اند و بعد از فروپاشی رژیم کابل و اوج گرفتن احساسات قومی، به جمع هزاره گان پیوسته و اینک در زیر چتر حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی مشغول ایفای وظیفه می‌باشند و هیچکس قدرت کنترل بر آنها را ندارد و به قول خود آنها: گروپ بدون فرماندهان هستند. چهار نیروی فوق، به ترتیب از نظر تأثیر، عاملین اصلی جنگ به شمار می‌آید، و جنگ را بر دو حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی افغانستان، تحمیل کردند و هر کدام، در جهت ویژه‌ای خواستار این جنگ بودند و گفته می‌شد که این جنگ در شورای رهبری که عمده‌تأ در وجود «ریانی و محسنی» خلاصه می‌شود، طراحی شده، به مورد اجراء گذاشته شده است.

شورای نظار جمعیت اسلامی و درکل جمعیت اسلامی افغانستان، در دولت موقت نقش بسیار عمده و برجسته‌ای دارد و می‌شود گفت، صحنه گردان اصلی هست. در روزهای آغازین پیروزی انقلاب اسلامی، رادیو و تلویزیون دولتی افغانستان درست در اختیار جمعیت اسلامی بود و تمامی برنامه‌هایش تبلیغ از جمعیت اسلامی، به قسمی که انسان خیال می‌کرد، انقلاب را جمعیتها به پیروزی رسانده‌اند! و از ربانی، نه به عنوان رهبر جمعیت بلکه به عنوان رهبر انقلاب یاد می‌کرد! به این دلیل جمعیتی‌ها به ویژه شورای نظار احمد شاه مسعود، برای پا گرفتن و مقتدر شدن دولت موقت، بسیار تلاش نموده، در این جهت سر از پا نمی‌شناسند.

شورای نظار از سه عامل عمده در هراس بود و آثار مانع بسیار جدی در راستای اقتدارشان تلقی می‌کرد.

یکی از این سه عامل، نفوذ افراد مسلح حزب اسلامی افغانستان در زیر چتر اتحاد اسلامی در شهر کابل بود. شورای نظار که چندی قبل با نیروهای حزب اسلامی درگیری داشتند (و در سایه نیروهای جنبش ملی اسلامی شمال، به خیال خود با آنها به نبرد پرداخته، شکست‌شان داده بود) از این نفوذ سخت در هراس بودند و هیچ راه چاره‌ای در جهت مقابله با آن، در نظرشان نمی‌آمد. و از طرفی، درگیری با آنها درگیری با اتحاد اسلامی به حساب می‌آمد که شورای نظار هرگز چنین عملی را مرتکب شده نمی‌توانستند زیرا که این عمل به معنی درگیر شدن با یکی از اعضای دولت

نبرد هزاره‌ها در کابل..... ۱۵

موقت محاسبه می‌شد.



بنیاد اندیشه

احمدشاه مسعود مسئول شورای نظار جمعیت اسلامی

عوامل جنگ ۱۶

عامل دوم، وجود آقای سیاف رهبر اتحاد اسلامی بود. می‌دانید که سیاف از ترکیب دولت و حضور گسترده‌ای فارسی زبانها در کابل و نقش بسیار گسترده جمعیتها در دولت موقت که به هر حال فارسی زبان هستند، ناخو رسند است به همین دلیل فقط برای یک بار، قدم به داخل ارگ گذاشته و از آنجا به کوه و دره پنهان پناه برده است، گاه، گاه دولت موقت را تهدید مینماید که این مسأله خود مایه نگرانی اعضای دولت موقت را فراهم مینماید بویژه آنهایی که از پستان دولت موقت شیر بیشتری میدوشند.



عامل سوم، وجود حزب وحدت اسلامی افغانستان است. این حزب از آغاز تشکیل دولت موقت اقدام به مخالفت با آن کرده و با توجه به حضور گسترده نیروهای آن در شهر کابل مانع عملی شدن تمامی طرحهای امنیتی و اداری دولت موقت در شهر کابل میشود. بر علاوه، آقای مزاری صدر هیئت رئیسه شورای مرکزی این حزب، با سران دولت موقت بصورت تهدید آمیزی برخورد مینماید که برای دست اندرکاران بسیار ناگوار است.



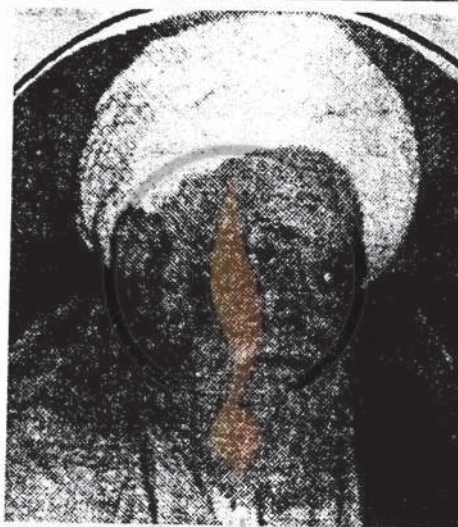
حجة الاسلام مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی

با توجه به عوامل سه گانه فوق، شورای نظار، علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی را درگیر نماید هرگاه یک طرف مواجه با شکست گردد، یک عامل منفی را از سر راه خود برداشته است و هر گاه هر دو گروه تضعیف گردد، معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود. بر علاوه این، از این طریق به حساب نیروهای نفوذی حزب اسلامی افغانستان که در قالب نیروهای اتحاد اسلامی افغانستان وارد شهر کابل شده اند، نیز رسیدگی مناسب شده درس خوبی بدانها داده شده است. بهمین جهت اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی به هدف خویش، ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت و اعلام آن بنام اتحاد اسلامی است که ۳ نفر آن از شورای مرکزی این حزب بودند.

دومین عامل درگیری و آتش ببار این معرکه، حرکت اسلامی برهبری شیخ محمد آصف محسنی قندهاری است هدف که این گروه از این جنگ دنبال میکرد، بدبین نمودن شیعیان افغانستان، نسبت به حزب وحدت اسلامی و جلب آنها به جانب حرکت اسلامی بود. محسنی، قضیه را چنین تحلیل کرده بود که خرابی، غارت، کشتار و زخمی شدن از پیامدهای لاینفک جنگ بحساب میاید. وقتی که آتش جنگ روشن شد نیروهای حرکت اسلامی خود را عقب می کشند و نقش تماشاچی را بازی می نمایند و بعداً در بین مردم به تبلیغ می پردازند که: آی مردم تا زمانیکه بدنبال سران حزب وحدت حرکت نماید نه بحقوقتان میرسید و نه به دولت موقت جایی دارید.

نبرد هزاره‌ها در کابل..... ۱۹۰

علاوه بر آن خانه‌هایتان خراب، اموالتان غارت، بچه‌ها و برادرانتان زخمی یا کشته میشوند. اگر میخواهید بحقوقتان دست یابید بدون اینکه خانه‌هایتان خراب و اموالتان غارت، بچه‌هایتان کشته یا زخمی گردند. از حرکت اسلامی حمایت کنید زیرا منم آنکه رستم بود پهلوان!



حضرت آية الله المجاهد محسنی! رهبر حرکت اسلامی

سومین عامل درگیری، نیروهای حزب اسلامی بود که در زیر پوشش اتحاد اسلامی وارد شهر کابل شده بودند. هدف که اینها برای تأمینش، دست به آتش افروزی زدند بی حیثیت نمودن دولت موقت و پوشالی نشان دادن آن در سطح ملی و بین‌المللی بود. دلیل عمده و اصولاً فلسفه مخالفت آقای حکمتیار با دولت موقت، رقابت با آقای احمدشاه مسعود است و جز این هرچه میگوید و عنوان مینماید، بهانه و پوششی بیش نیست. وجود احمدشاه مسعود برای گلبندین قابل تحمل نیست. بدین جهت بارها تلاش کرده است که این رقیب دیرین را ترور نموده از میدان خارج نماید ولی متأسفانه توفیقی در این جهت نداشته است. عمق نفرت آقای حکمتیار را از آقای مسعود، می‌توان از نامه‌ای دریافت کرد که در سال ۱۳۶۱ برای افراد خویش که در «سالنگ» مستقر می‌باشند، نوشته کرده است. در این نامه هر جا که اسم مسعود ذکر شده است با پسوند کلمه «ملحد» زینت یافته است در عین حال نامه برای ترور شدن مسعود، با همکاری پاکستانیها و رضایت آقای ربانی، به قید تحریر درآمده است.

احمدشاه مسعود، با استفاده از صداقت و اعتماد جنبش ملی اسلامی شمال و حزب وحدت اسلامی افغانستان، نام و نشان بیش از حد خویش، در رابطه با حوادث اخیر که منجر به آزادسازی کشور از سلطه رژیم الحادی گردید، کسب کرد و در پرتو همین نام و نشان، به وزارت دفاع دست یافته و در کل همه کاره دولت موقت گردید. گلبندین حکمتیار با اینکه مقام صدارت

دولت موقت را دریافت نموده بود، ولی از آنجای که همه کاره در این دولت احمدشاه مسعود را مشاهده می‌کرد، چنین دولتی را تحمل نتوانست که در نتیجه برای ساقط کردن آن، وارد جنگ شد اما کاری از پیش نبرد این بود که در این نوبت از راه دیگری وارد میدان گردید.

چهارمین عامل این آتش افروزی، عناصری هستند که طی چندین سال به صورت افراد داوطلب از رژیم الحادی گذشته، پاسداری نموده‌اند و اینکه که روزگار گل نمودن احساسات قومی هست و هر کس به دامن قوم و قبیله خویش برگشته‌اند، اینها نیز به دامن قوم هزاره بازگشته در سایه آن پناه گرفته‌اند. اینگونه افراد از تجارب گران بهای جنگی برخوردارند و معمولاً قدرت استعمال انواع سلاح سبک و سنگین را دارند اینها با توجه به اینکه طایفه‌شان در زیر بیرق کدام حزب می‌جنگند، پرچم همان حزب را به دوش می‌کشند که بدین ترتیب اینگونه افراد هم در دامن حزب وحدت زندگی می‌کنند و هم در دامان حرکت اسلامی بسر می‌برند.

این افراد دارای دو مشخصه زیر هستند:

۱- سراسر وجودشان از کینه و نفرت علیه پشتون، مملو است. رژیم الحادی سابق برای حفظ موجودیت خود حساسیت‌های قومی را سخت دامن زده، افراد هر قومی را علیه قوم دیگر برمی‌انگیخت و از این طریق سود می‌جست که بالاخره طبق مثل معروف «چاه کن خود در چاه است» همین حساسیت قومی باعث سقوط رژیم گردید.

۲ - اینگونه افراد با چور، چپاول و غارت دارائی مردم خو گرفته‌اند. طبیعی است عمل چپاول فقط در یک محیط جنگ‌زده و تشنج میسر است نه در یک محیط آرام و با ثبات. بهمین جهت است که اینها «به قول معروف» جنگ را با پول می‌خرند، و به هیچ وجه قابل کنترل هم نیستند و هیچ گروهی قدرت کنترل و تحت نظم درآوردن آنها را ندارد به قول خودشان جنگجویان بدون قوماندان هستند، بدنبال جنگ می‌گردند. و شغل‌شان شکار پشتوهاست و این فلسفه زندگی آنها را تشکیل می‌دهد.

نکته دیگری که در مورد آنها و نقش‌شان در آتش‌افروزی، باید ذکر کرد این است که در پشت سر این افراد بدون انضباط و کنترل، افسران با تدبیر و برنامه‌ای از رژیم گذشته وجود دارند که در مجموع برنامه‌های جنگی آنها را تعیین نموده، به صورت نامرئی فرمان می‌دهند.

آری این چهار عامل به صورت بسیار ماهرانه‌ای، جنگ را بر حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی افغانستان تحمیل کردند و عاقبت، جنگ از حالت نبرد در بین افراد دوگروه خارج شده، به صورت جنگ تمام عیاری در بین پشتونها و هزاره‌ها درآمد و آنهایی که می‌خواستند به این جنگ فورم و شکل ویژه‌ای بدهند، سخت بی‌تأثیر شدند.

نتایج و عواقب جنگ

این جنگ، قطع نظر از تعداد انسانهای که جان خویش را از دست دادند و یا زخم برداشتند، و خانه‌های که ویران گردید و اموال که به غارت رفت و... آثار چندی برای آتش افروزان و آنهای که طعمه آتش این جنگ شدند، داشت که ذیلاً بدانها بطور بسیار فشرده اشاره می‌شود:

۱ - شکسته شدن پشتونها

وطن‌داران پشتون که طی قرون متمادی به صورت یک نژاد مدعی برتری، بر کشور حکم روائی می‌کردند به دیگران و ملیت‌های دیگر ساکن در کشور، با دیده تحقیر می‌نگریستند و تمامی جنگ‌ها، فتوحات و افتخارات گذشته ملت افغانستان را از آن خود میدانستند. پشتونها با این خیال خام و ابلهانه خویش در مدت چهارده سال انقلاب، به دفعات تلاش کردند تا با براه انداختن جنگهای قومی، برتری خویش را به اثبات رسانده، نشان دهند که بی‌جهت حاکم گذشته افغانستان نبوده‌اند و در آینده نیز صلاحیت حاکمیت انحصاری را دارند! اما برخلاف تصور و انتظار، هر بار که آتش جنگی را برافروختند. قبل از هر کس دیگر، خود در آن سوختند، و نه تنها سلطه انحصاری خویش در گذشته را توجیه نتوانسته برای سلطه انحصاری آینده بر کشور، مقدمه‌ای نجیده و گامی برنداشتند بلکه پوشالی بودن ادعای خویش را به اثبات رسانده در محضر قضاوت عامه به نمایش گذاشتند! جنگهای

نتایج جنگ ۲۴

حزب اسلامی در ولایت عزنی، جنگهای «باغرائی ها» در ناوه میش، جنگهای دیگران شان در دره میدان، ارزگان خاص و... شاهدگویا و روشنی بر این مدعا می باشد.



آقای گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی

اما جنگهای گذشته، دارای یک خصوصیت دیگر بود که می‌توانست در عالم خیال مستمسکی برای پشتونها شده، شکست گذشته آنها را توجیه نماید و آن اینکه: نبردهای که در گذشته در بین پشتونها و ملیتهای محروم به وقوع پیوسته است یک جنگ تمام عیار با حضور کل نیروهای پشتون نبوده است بلکه نیروهای رزمی یک گروه یا چند گروه از گروههای مربوط پشتونها وارد معرکه بوده است. بنابراین شکست سخت و شکننده نیروهای آن گروه به معنی شکست همه نیروهای پشتون به حساب نمی‌آید، پس بنابراین، جای این گفته باقی است که وای از آن روزی که پشتونها دست به دست هم داده متحدانه وارد عمل شوند که در این صورت هیچ نیروئی یارای مقاومت در برابر آنها ندارد!!!

جنگ اخیر در کابل، از چند عنوان نبرد در بین دو گروه حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی را داشت اما واقعیت امر غیر از این بود، حقیقت این بود که جنگ اخیر یک جنگ تمام عیار در بین نیروهای پشتون و نیروهای هزاره بود، همه نیروهای پشتون در این جنگ سهم گرفتند، و حتی نیروهای پشتون که در جمعیت اسلامی، عضویت داشتند، بیطرف نمانده وارد معرکه شدند که شاهد براین قضیه، اسرای هست که از این افراد در میدان جنگ توسط نیروهای هزاره گرفته شده‌اند.

شکسته شدن وطن‌داران پشتون، با تمام کلیت خویش بسیار هویدا بود، آنها در جای که قرن‌ها از آن مکان بر ملیتهای محروم حکم رانده، فرمان

صادر کرده، فخر فروخته و تکبر بخرج داده بودند؟! این شکست زمانِ بیش از پیش با تمام ابعاد خویش نمایان گشت، که نیروهای پشتون در زیر ضربات خرد کننده هزاره ها قرار گرفته، خانه ها، کوچه ها، خیابانها، و ... شهر کابل را با سرافکنندگی و خفت تمام، در حال ترک می کردند که به شدت تمام، تحت تعقیب نیروهای تحقیر شده هزاره، بسوی کوه ها فرار می کردند! آری، کینه ها، نفرت ها، توهین ها، تحقیرها، تکبر بخرج دادن ها و ... چون آتشفشان بعد از چند قرن دهن گشوده بود!!



آقایان عبدالرسول سیاف و یونس خالص، از پشتونستهای افغانستان

۲- نمایان شدن چهره واقعی آیت‌الله محسنی.

دومین پیامد این جنگ، نمایان شدن چهره واقعی حضرت آیه‌الله المجاهد همیشه در سنگر، آقای محسنی قندهاری بود. می‌دانید که محسنی برای بدست گرفتن رهبری جامعه تشیع در افغانستان، رنجهای فراوان برد و راههای پربینج و خمی را پیمود و یکی از پیچیده‌ترین و موفق‌ترین برنامه‌هایی که در این زمینه بازی کرد، دوگانه عمل کردن ایشان بود. و همه می‌دانند که آیه‌الله المجاهد، اصولاً یک فرد ضد تشکیلات، ضد تحول و ضد حرکت‌های انقلابی و انقلابیون مسلمان بوده و هست و در این راستا انقلابیون مسلمان را تکفیر کرد با امام خمینی و آثارش با تمام قوا مبارزه کرده و گاه از امام به نیکی یاد کرده گفت: اگر یک شب امام خمینی نباشد همه دنیای اسلام را آب می‌برد!! و دوباره با امام مخالفت کرده باز موافقت و باز مخالفت و همین طور!! و به همین دلیل توانست هم از توبه نوش جان نماید و هم از آخوره هم در ایران انقلابی بماند و از امکاناتش استفاده کند و هم از سفره رنگین غرب که دشمن ایران بود، بهره‌ها ببرد، آلف و الوفی ببندد!! و نیروهایش تا قبل از ظهر یک روز، نیروهای حزب اسلامی را زیر عنوان حرکت اسلامی وارد میدان شهر و دشت برچی کند و بعد از ظهر اقدام به قتل عام افراد تحت پوشش خویش بنماید!!!

اما در جنگ شهر کابل پرده‌ها کنار رفت، پشتون‌ها که به آیه‌الله دل خوش کرده، فکر می‌کردند، از ایشان به عنوان ستون پنجم در داخل جامعه

شیعه استفاده می نمایند، دریافتند که آیه الله یا دوگانه بازی می نماید، خودش در کنار آنها نشسته، سخن از وحدت عمل می گوید، و نیروهایش در کنار نیروهای حزب وحدت به قلع و قمع نیروهای پشتون می پردازند و یا برخلاف ادعاها و رجز خوانیهایش، نیروئی در اختیار ندارد و آنهای که در زیر بیرق حرکت راه می روند فقط تابلوی پایگاه و بیرقشان مربوط آیه الله است و خود آنها فرمانده دیگری دارند و از کسان دیگری فرمان می برند که در هر دو صورت نتیجه یک چیز است و آن دو دوزه بازی کردن آیه الله است و این برای آنهای که دل به هم پیمانی آیه الله خوش کرده بودند سخت تکان دهنده و ناگوار بود. و از جانب دیگر، مردم ستمدیده و تحقیر شده شیعه افغانستان که سالها در راه تثبیت عنوان آیه الهی محسنی از هیچ گونه بذل مال و جان، کوشش و تلاشی فرو گزار نکرده بودند، دریافتند که در زیر این ریش دراز پشانی پینه بسته و ... چه موجود مقام پرست و پارت بازی چهره پنهان کرده است؟!

این کشف برای شیعیان به ویژه هزاره ها بسیار با ارزش و حیاتی است و حتی با ارزش تر از کشف پاستور برای جامعه انسانی! بدین جهت، این جنگ را می توان سر فصل بسیار برجسته ای برای شیعه ها به ویژه هزاره ها به حساب آورد.

بنیاد اندیشه

۳- تبارز احساسات و همبستگی ها

یکی دیگر از آثار و نتایج این جنگ، تبارز احساسات و همبستگی ملی

بود. می‌دانیم که وحشیگریهای امیر عبدالرحمن پراکنده شدن شیعه‌های افغانستان به ویژه هزاره‌ها را در پی داشت شیعه‌ها خصوصاً هزاره‌ها بعد از این فجایع نه تنها پراکنده شدند بلکه احساسات ملی خویش را نیز از دست دادند و چون موجودات پراکنده‌ای که هیچگونه مشترکات در بین شان وجود نداشته باشد، زندگی می‌کردند. اما این جنگ سبب شد که شیعه‌های افغانستان به ویژه هزاره‌ها، احساسات ملی گرایانه از خود نشان داده، نوع همبستگی ملی را بدینا نشان بدهند هزاره‌های که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌نمایند، این جنگ را جنگ خودشان دانسته و در افتخارات بدست آمده خود را شریک می‌دانند. تظاهرات هزاره‌های مقیم کوئته پاکستان شادمانی هزاره‌های برگشته از عراق، هزاره‌های ساکن در ایران و ... شاهد گویای این مطلب است بعد از این جنگ هزاره‌ها، در هرکجای این دنیا که زندگی می‌نمایند، به قهرمانان این جنگ به شکل قهرمانان ملی شان نگاه کرده بوجود آنها افتخار می‌نمایند و از اینکه چنین مردانی از متن مردم‌شان برخاسته و قد علم کرده‌اند، بخود می‌بالند! احساسات پرشور هزاره‌ها، مرزهای جغرافیائی، طائفوی، گروهی و... را درنوردیده، چون امواج خروشان یک دریا، در چهره مردان قهرمان میدانهای این جنگ، تبلور یافته، همه را وادار به تحسین نمود!!

بنیاد اندیشه

شماره ۱۳۹۲

۴- کمرنگ شدن حنای گروهی

ایجاد گروه و اقدام به سازماندهی در هر جامعه‌ای نشانگر این مطلب است که چنین جامعه‌ای، به مرز آرمان گرایی رسیده و برای دستیابی به آن ابزار مناسب را نیز شناسائی نموده است. به این ترتیب نفس تشکیل گروه و سازماندهی علامت بالندگی جامعه بحساب می‌آید، گروههای متعددی که در دامان جامعه شیعه افغانستان شکل گرفته فعال گشت، مویذ این مطلب می‌باشد زیرا که همین گروههای متعدد بود که در زیر پوشش شورای ائتلاف از دست آوردهای نظامی جامعه شیعه در افغانستان، بخوبی محافظت نموده، در میدان‌های سیاسی، با قدرت شگرف در برابر دشمنان و رقیبان ایستادگی نمود. ولی در عین حال وجود گروههای متعدد یا به عبارت دیگر، تعدد گروهی عواقب و پیامدهای ناگوار دیگر نیز داشت که جنگ‌های داخلی را می‌توان از عمده‌ترین آن نام برد.

گروه بندی در بین جامعه خطوط تازه ایجاد نموده مرزهای جدیدی بوجود می‌آورد که تقسیم بندی گذشته و مرزهای کهنی چون خون، جغرافیا، زبان و ... را تحت شعاع قرار می‌دهد و بر این اساس بلوک بندیهای جدیدی بوجود می‌آید که اغلب با منافع ملی در تضاد واقع می‌شود، جهت مشاهده این مطلب در روزگار ما، موضع حرکت اسلامی به رهبری محمد آصف محسنی بسیار مناسب است. حرکت اسلامی یک گروه شیعه مذهب است که اغلب پیروان و هواداران آن را هزاره‌های شیعه مذهب

نبرد هزاره‌ها در کابل..... ۳۱

تشکیل می‌دهد و بسیار بجاست که هزاره‌ها برای شکستاندن حاکمیت انحصار طلبانه برادران پشتون، در کنار باقی ملیت‌های محروم چون ازبک‌ها و تاجک‌ها بایستند و برای دستیابی به یک هدف مشترک مبارزه نمایند که این عمل هم به سود کشور است و هم به نفع ملیت‌های محروم و هم به نفع خود هزاره‌ها.

اما با کمال تأسف مشاهده می‌شود که محسنی با نادیده گرفتن همه مصالح و منافع ملی در کنار پشتونها قرار گرفته در زیر علم حکمتیار سینه می‌زند و گاهی کفش برداری ربانی را بر تکیه زدن بر مسند رهبری جامعه شیعیان افغانستان ترجیح می‌دهد. این عمل آقای محسنی به هر انگیزه‌ای که باشد بدون هیچ تردیدی با منافع ملی شیعیان در تضاد آشکار می‌باشد و برعکس هر قدمی که در جهت وحدت صفوف نیروهای شیعی به ویژه هزاره‌ها برداشته شود، بسیار ارزشمند و حیاتی تلقی می‌گردد.

یکی از آثار بسیار مهم جنگ اخیر در شهر کابل، کم‌رنگ شدن حنای گروه و گروه بازی بود. در هنگام روشن شدن آتش نبرد و بعد از ختم آن، مردم قبل از اینکه خود را به گروه مرتبط بدانند، به جامعه تشیع و هزاره مربوط می‌دانستند و قبل از اینکه بگویند منافع گروهی در کجا تأمین می‌شود، به فکر تأمین منافع ملی خویش بودند. این مطلب تا آنجا روشن و مشخص بود که بعد از روشن شدن آتش جنگ، هر جا و هر وقت که برای نیروهای رزمی حرکت اسلامی گفته می‌شد: دست از جنگ بکشید که دستور رهبر بیطرفی

نتایج جنگ ۳۲

است، با فحش و ناسزا پاسخ منفی می‌دادند و یادآور می‌شدند که امروز مسأله ربطی به گروه ندارد بلکه امروز سرنوشت شیعه به ویژه هزاره هست که رقم می‌خورد و تعیین می‌گردد.

توجه به منافع ملی و نادیده گرفتن محدودیت‌های گروهی تا جای قوی و نیرومند بود که سید حسین انوری یکی از فرماندهانهای معروف و پر آوازه حرکت اسلامی، مجبور شد که رسماً خود وارد جنگ شود و داکتر شاه جهان یکی دیگر از فرماندهانهای حرکت اسلامی برخلاف دستور رهبری و تمایلات باطنی خویش در محضر احمد شاه مسعود و احمد شاه معاون سیاف، لب به سخن گشوده می‌گوید: بلی من شیعه هستم، هزاره هستم و نمی‌توانم در رابطه با مسائل که به شیعه و هزاره مربوط می‌شود بی‌تفاوت بمانم. و بعد از این ماجراها بود که فرماندهان حرکت اسلامی به عنوان یکی از طرفهای دیگر جنگ، در پای قطع‌نامه‌های آتش‌بس، صلح‌نامه‌ها رسماً امضاء نمایند.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



ویرانی شهر کابل پس از پیروزی، ثمره تفکر پشتون‌پسندی و انحصارطلبی!

دومین برخورد هزاره‌ها در کابل

ملت مسلمان و زجر دیده افغانستان، انتظار داشتند که پس از چهارده سال جنگ و نبرد، مشاهده‌ای کشتار دسته جمعی ویرانی‌های وسیع، تشییع جنازه‌های قطعه قطعه شده و با امنیت، آرامی و صلح همدم گردند اما متأسفانه که چنین نشد.

دوگانگی وضع کابل و باقی شهرهای کشور

شهر کابل پس از سقوط رژیم الحادی بعد از هر چند گاهی زیر رگبار موشک‌ها وان، توپخانه و درکل سلاح‌های سنگین و خفیف قرار می‌گیرد. انتظار می‌رفت و باید انتظار داشت که شهر کابل از نظر امنیتی و اداره از هر شهر دیگری بهتر و با کیفیت‌تر می‌بود زیرا که شخصیت‌های طراز اول و نخبگان گروه‌های جهادی در این شهر حضور دارند، در صورتی که باقی شهرها توسط افراد درجه پائین گروه‌های جهادی سقوط نموده اداره می‌گردد. اما دیدیم که مسأله بر عکس شد و بر خلاف انتظار، شهر کابل صحنه درگیری‌های خونین گردید.

علت این مسأله را در دو چیز می‌توان جستجو کرد:

۱- افراد رده پائین و قوماندانهای صحنه پیکار در مدت چهارده سال، اولاً مصیبت‌های جنگ و پیامدهای ناگوار آنرا با ذره ذره پوست، گوشت، استخوان خویش چشیده‌اند و به عین الیقین می‌دانند که جنگ یعنی چه؟ هر

قوماندان در جریان جنگ‌های چهارده ساله کس یا کسان خویش را از دست داده‌اند و مصیبت آوارگی در داخل را درک نموده است و از سوی دیگر افراد جنگجو و قوماندانها، شاهد این مطلب بوده‌اند که یک گروه هر قدر نیرومند بوده از ابزار پیشرفته جنگی برخوردار باشد، توان نابودی مطلق یک گروه دیگر را هر چند ضعیف باشد و فاقد ابزار جنگی، ندارد و بدین ترتیب عملاً به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ راه حل نیست.

۲- مجاهدان و قوماندانها عملاً میدان دار جنگ بوده با ارتش سرخ روسیه بدون هیچ واسطه‌ای دست و پنجه نرم کرده‌اند، درسی که از این رویارویی مستقیم فرا گرفته‌اند این است که بدون تفاهم، همکاری و تشریک مساعی کلیه نیروهای جهادی و ملیت‌های ساکن در کشور، انجام دادن هیچ کار مثبتی امکان پذیر نبوده و نخواهد بود و نیست.

متأسفانه و از بدبختی ملت مسلمان افغانستان است که رهبران و سردمداران گروههای جهادی، اغلب در خارج از کشور زیسته‌اند و به دور از واقعیت‌های کشور و مسائل جهادی بسر برده‌اند که در نتیجه با اسم جهاد و مبارزه دهن پر کرده شعار داده‌اند، دروغ گفته‌اند، اختلاف کرده‌اند، ناسازگاری کرده‌اند و در نتیجه درسهای که باید از چهارده سال جهاد می‌گرفتند نگرفتند که در نهایت با مغز علیل و ذهنیت انحرافی و اندیشه کج، با کوله باری از مصیبت وارد کابل شده‌اند!!

به راستی، تاریخ پر فراز و نشیب افغانستان سردمداران احمق تر،

نادان‌تر، خودخواه‌تر و کودن‌تر از این مدعیان رهبری بخود ندیده است! بدون تعارف اینها چه دست آوردی در رابطه با مصالح ملی و آرمانهای مکتبی، داشته‌اند؟

ظاهر شاه، فاسد و مفسد بود اما این دست آورد را داشت که در بین ملیت‌های ساکن در کشور الفت و سازگاری ایجاد نموده به قسمی که یک نفر هزاره می‌توانست از شمال کشور حرکت نموده تا جنوبی‌ترین نقطه کشور برود بدون اینکه جان خویش را از دست بدهد و همین طور یک نفر پشتون می‌توانست با کمال امنیت جانی و مالی در همه نقاط کشور سفر نماید. ولی اکنون هزاره توان آمدن به داخل کشور خویش از طریق مرزهای زمینی، غربی و جنوبی و شرقی کشور را ندارد، و هرگاه کسی بخواهد از این مرزها وارد کشور گردد، هم سرش به باد می‌رود و هم مالش غارت می‌گردد!

داودخان بدون هیچ تردیدی، از فاشیستان افغانستان بود و یک نفر پشتون‌نست با تمام معنی واژه؛ اما این توفیق یارش بود که پشتونها چشم دیدن هزاره‌ها، تاجک‌ها و ازبک‌ها را داشته باشند و برعکس ملیت‌های محروم می‌توانستند حضور پشتونها را در کشور تحمل نمایند ولی اینک به برکت رهبرهای احمقانه، قدرت طالبانه و سوپر فاشیستی اینان تعصبات قومی به قدر بالا رفته و اوج گرفته است که پشتون تحمل حضور هزاره را در کابل ندارد و پشتون اندیشه اخراج دسته جمعی شیعه را از کشور و قتل عام آنها را در سر می‌پرورانند که بدون تذکر بعد از هزاره نوبت ازبک و تاجک خواهد بود!!

ترکی، امین، ببرک، نجیب و در یک کلام مارکسیست‌ها وطن را فروختند، ویرانه کردند، میلیون‌ها هموطن را به جرم اسلام خواهی و وطن دوستی و استقلال طلبی، کشتند، آواره ساختند و ... اما این شرف را داشتند که پشتوانه معادل سی و شش میلیارد دلاری پول کشور را در سخت‌ترین شرایط حفظ نموده امکانات ملی را تا حدودی حراست نمایند. این در حال است که این مدعیان اسلام و انقلاب اسلامی از پشتوانه پولی کشور به نفع گروه، قوم، طائفه و خویشاوندانشان استفاده نمایند و حتی گروه‌های برق ادارات دولتی را به سرقت ببرند.

بی‌جهت نیست که مردم کابل در گوشه و کنار زمزمه می‌نمایند و این جمله‌ای بسیار معنی‌دار را با خودشان تکرار می‌کنند که «هفت خر با یک بز بدون شاخنتان را ببرید و یک گاو ما را پس بدهید» و باز هم بی‌جهت نیست که برای هر کدام این مدعیان رهبری یک نام ویژه‌ای گذاشته‌اند.

اصولی ترین علل درگیریها در کابل

رهبران گروه‌های جهادی، دارای ویژگیهای فکری، ارزشی و رفتاری هستند. این ویژگیها، در مجموع زیر بنای جنگهای خانمان سوز اخیر شهر کابل را تشکیل می‌دهد و علت‌های اصلی آن به حساب می‌آید که عمده‌ترین آنها از این قرار است:

۱ - قدرت طلبی.

این مدعیان دروغین اسلام و انقلاب اسلامی، بر خلاف ادعاهای سراسر کذب شان، تنها به چیزی که بها نمی دهند اسلام است و تنها چیزی که بدان توجه ندارند، حقیقت. و بر عکس تنها چیزی که به عنوان ایده و آرمان شان مطرح است، قدرت می باشد و بس.

اینان چون به قدرت می اندیشند، در راه بدست آوردن آن از ارتکاب هیچ چیزی ابا ندارند. از موشک باران مردم شهر بی دفاع کابل گرفته تا تشدید تعصبات مذهبی، قومی آدم کشی و غارت داراییهای مردم ستمدیده و حتی تجزیه کشور.

۲ - انحصار طلبی.

انحصار طلبی در قالب های گوناگون، قومی، گروهی - و منطوقی، مشخصه فکری و رفتاری دیگر این مدعیان رهبریت. رستاخیز چهارده ساله و همکاری بی دریغ ملی در دفع تجاوز بیگانه از کشور، هیچ گونه تأثیری در اندیشه اینها بجای نگذاشت و پشتوئیستهای بی شعور و احمق باز هم بر حاکمیت انحصاری پشتونها، در افغانستان با فشاری نموده مذبوحانه تلاش می ورزند، این در حالی است که احمد شاه مسعود با حيله گری های ناجوان مردانه و ایجاد درگیری در بین هزاره ها و پشتونها، می کوشد که دره پنج شیر میراث خوارانحصاری پشتونها در کشور باشد.

از آنجائی که انحصار طلبی یک مرض است آنهم یک مرض بسیار

خطرناک و مژری، لهند انحصار طلبی در سطح قومیت، محدود نمانده، در داخل قومیت‌های انحصار طلب، نیز راه یافته جناح بندیهای متنوعی را بوجود آورده است، برای نمونه از تلاش دیوانه‌وار اخوانیت و سراسیمه‌گی وهابیت، برای قبضه کردن قدرت سیاسی در کشور را می‌توان نام برد.

۳- کودتای اندیشیدن و عمل کردن.

با اینکه انقلاب اسلامی، از دورترین قریه جات کشور شروع گشته با طرفندگی ویژه‌ای به سوی شهرها به پیش تاخت و پای تخت کشور آخرین شهری بود که از جنگ مارکسیستها بیرون کشیده شد و در این رستاخیز ملی فرد فرد ملت مسلمان سهم گرفته بودند که در نتیجه، قدرت در یک جا متمرکز نیست، اما مدعیان رهبری از این چهارده سال رستاخیز ملی، هیچ گونه درسی نگرفته، تکانی در فکر و اندیشه شان وارد نگردید، آنها چون رهبران منفور و ضد مردمی، باز هم به کودتا می‌اندیشند و چون کودتا چنان عمل می‌نمایند، لهند برای بدست گرفتن قدرت، تفاهم، همکاری و همنوایی را فراموش کرده، راه موشک باران شهر کابل را در پیش گرفته‌اند با این خیال که با درهم کوبیدن خانه‌های مسکونی مردم شهر کابل، می‌شود به اقتدار سیاسی دست یافت، در حالی که تنها چیزی که در افغانستان امکان موفقیت ندارد قبضه کردن قدرت سیاسی از طریق کودتا است.

اینها عوامل اصلی و علت‌های اصولی درگیریهای خشونت نظامی در کابل است و تا زمان که سردمداران گروههای جهادی به این امراض مهلک

اصولی ترین علل درگیریها در کابل ۴۰

مبتلا باشند، افغانستان روی خوشی را به خود ندیده مردم آن کشور در زیر بال فرشته امنیت قرار نخواهد گرفت، هر روز درگیری، هر روز موشک باران، هر روز انفجار، هر روز اختتاف و آدم ربائی و ... مسأله روز خواهد بود.

براستی به موضع گیری احمقانه مولوی یونس خالص، رهبر حزب اسلامی توجه کنید. این عمل مبین چه اندیشه و تفکر پلید و خانمان سوز است؟ او با کمال بی شرمی و وقاحت اعلام می نماید که: به این دلیل از شورای قبادی فاصله می گیرد که نمایندگان شیعیان در آن حضور دارند؟ وامصیبتا به حال مردم افغانستان از داشتن چنین افرادی آنهم در رأس یک جمع! باید ماتم بگیرند زیرا که وجود چنین آدمهای در هر جامعه ای که باشد، برای آن جامعه فاجعه است. مگر می شود جمعیت کثیری از مردم کشور را نادیده گرفت؟ آیا چنین عملی با دستگاه آفرینش سازگاری دارد؟ آیا چنین عمل ننگین و شرم آوری، با منطق و عدالت سازگار هست؟

آنچه در این زمینه، به شیعیان ارتباط پیدا می کند این است که شیعیان از این عمل و اعمال مشابه این، هیچگونه ترس و هراسی به خود راه نداده، نمی دهد و نخواهد داد، زیرا مردمی که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل بدهد و در آزادسازی کشور نقش مؤثری داشته، از توان نظامی قابل توجه و درایت سیاسی و توانمندی فکری بالایی برخوردار باشد، جایگاه اصلی خود را حفظ کرده، هیچ قدرتی یا رای نادیده گرفتن آنرا ندارد.

آنچه که مایه تأسف و تأثر می گردد این است که وجود چنین افرادی در

رأس یک جمع، باعث خرابی بیشتر کشور، نابودی امکانات ملی، خون ریزی بیشتر، نیامدن امنیت در خانه مشترک، لطمه خوردن پرستیژ نیروهای جهادی و... هست چرا یک ملت همیشه به کشتن افراد خویش مشغول باشد؟ با کدام منطق باید امکانات و سرمایه‌های ملی را تباه ساخت؟ با کدامین توجیه و تفسیری با امنیت وثبات ملی، بیشتر از پیش فاصله گرفت؟

مگر ملت مسلمان افغانستان بعد از چهارده سال خون ریزی باز هم تمایل به خون ریزیهای بدون جهت و احمقانه دارد؟ مگر در کشته شدن شیعیان، ازیک‌ها و... بدست پشتونها چه لذت و سرمستی وجود دارد؟ اگر پشتونها در کشتن، اختتاف کردن و شکنجه دادن هزاره‌ها و ازیک‌ها لذتی را سراغ دارند، آیا خود از کشته شدن و اختتاف شدن و چشیدن شکنجه‌های انتقام جویانه در امان می‌مانند؟ مگر مسائل یک طرفه هست و تنها پشتون قدرت کشتن و تخریب دارد و دیگران دستشان بسته است؟

اشاره به یک نکته، بسیار ضروریست و آن اینکه: اکثریت قریب به اتفاق ملیت پشتون از کردار مولوی خالص و امثال آن بیزار است و جداً خواهان یک زندگی مسالمت آمیز و برادرانه در سایه تفاهم و همکاری با حفظ اخوت اسلامی در کشور هستند و هیچ‌گاهی با ملیت‌های دیگر ساکن در کشور، سر خصومت ندارند زیرا که می‌دانند از خصومت‌های ابلهانه کاری ساخته نیست.

آنها به نیکی می‌دانند که افکار و کردار امثال مولوی خالص، حاصلی

جز تباهی کشور در پی ندارد و هیچ دلیل معقول و مشروع برای نابودی کشور وجود ندارد. لهذا حساب این برادران از پشتون نیست های پست فطرت آشوب طلب جداست.

هرگاه ما با مقابله مولوی خالص و انحصار طلبان دیگر بر می خیزیم، به معنای مقابله کردن با ملیت پشتون نیست. این وظیفه همه کسانی که به مصالح ملی و برادری در کشور اعتقاد دارند، است که با قدرت طلبان، انحصار جویان و کودتا چیان مبارزه نمایند و کشور را از خطر این میکروبهای مضر نجات بخشند.



حس ششم مردم

با در نظر گرفتن آنچه تا اکنون در مورد درگیریها در شهر کابل گفته شد، اینک به انگیزه‌های دست‌اندرکاران، کیفیت شروع و ادامه درگیری اخیر و نتایج آن می‌پردازیم:

از چند روز قبل در بین مردم شایع بود که پشتون‌ستها در یک نشست عمومی به این نتیجه رسیده‌اند که شیعیان افغانستان، یکی از سه راه را باید بپذیرند:

الف - شیعیان کلیه سلاح‌های سبک و سنگین خویش را تحویل بدهند و بعد از آن ادعای حقوق و سهم‌گیری در تصمیم‌گیریهای سرنوشت ساز کشور را نداشته باشند و همانطور که در سابق بودند به زندگی خویش ادامه دهند.

ب - مرزهای افغانستان به روی شیعیان باز گذاشته می‌شود و آنها باید کشور را ترک گویند و به هر کشوری که می‌خواهند بروند، ایران یا کشور دیگر.

ج - اگر شیعیان سماجت و سرسختی نشان داده زیر بار نروند و در نتیجه از پذیرفتن دو راه اول سرباز زنند، باید با قدرت تمام مقاومت‌شان درهم کوبیده شده، قتل عام گشته نابود گردند.

عملیات اجرائی راه سوم را افراد عصمت مسلم، ملیشهای معروف خون ریز و بدنام قندهاری به عهده گرفته‌اند و قول داده‌اند که به هر قیمتی که شود حداقل شیعیان را از کابل پاکسازی نمایند، در ضمن، روز ۱۴ محرم به

عنوان روز آغاز نبرد برای پاکسازی شیعیان از شهر کابل تعیین گردیده است. مطلب فوق به صورت شایعه دهن به دهن می‌گشت و مردم آنرا به عنوان مطلب کاملاً دارای حقیقت و جدی مطرح کرده، روی آن بحث و تبادل نظر می‌نمودند. هر چند آنهایی که اهل نظر و اندیشه بودند به آن زیاد توجه نمی‌کردند و بیشتر از یک شایعه، بدان بهاء نمی‌دادند.

البته بعد از شکست پشتونیست‌ها در جنگ اول، عده‌ای از پشتونهای قندهاری، با یک قیافه و هیکل عجیب و غریبی چون بزهای وحشی، سوار بر موترهای داسون، وارد شهر کابل شدند و هر روز مانور می‌دادند و آشوب طلبی می‌کردند بخاطر همین آشوب طلبی بود که یک گروه بیست و چند نفری از همین افراد، با نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم، در منطقه «چوک» درگیر شدند که حاصل این درگیری هشت نفر کشته و هجده نفر اسیر از همین گروه و به آتش کشیده شدن سرای قندهاری‌ها توسط افراد جنرال دوستم بود.

چگونگی آغاز جنگ

در ایجاد درگیریهای شهر کابل در بین پشتونها و هزاره‌ها احمد شاه مسعود، نقش بسیار موثری داشت، وی تلاش داشته و دارد که، با درگیر نمودن دو رقیب دیرین یعنی پشتونها و هزاره‌ها، خود پکه تاز میدان بوده، اقتدار سیاسی را در دست داشته باشد، متأسفانه وی در این راه توفیق زیادی داشت.

شرارت گار نیزیون

در فاصله بین درگیری اول و دوم، افراد گار نیزیون که میراث رژیم گذشته و تحت فرمان احمد شاه مسعود می‌باشد اقدام به دستگیری قوماندان عبدالله و چند نفر از افرادش می‌نمایند. عبدالله که از قوماندانهای نیروی شمال حزب وحدت اسلامی می‌باشد، با چندتن از افراد خویش توسط افراد گار نیزیون دستگیر و تا سر حد مرگ شکنجه می‌گردد و در آخر، از سوی گار نیزیون اعلام می‌شود که عبدالله و افرادش یک باند دزدی تشکیل داده، اقدام به سرقت اموال مردم نموده‌اند و تا اکنون به چهل فقره دزدی اعتراف نموده‌اند.

عبدالله و افرادش که در مکتب تخنیک ثانوی مستقر بودند، بعد از یک مدت زندانی شدن و تحمل شکنجه، آزاد می‌گردند، عبدالله بعد از آزادی، به مرکز حزب وحدت مراجعه نموده ماجرای دستگیری و شکنجه شدن خود و افرادش را گزارش می‌دهد و خواهان رسیدگی و معامله بالمثل می‌گردد.

مسئولین حزب وحدت شکایت عبدالله را به وزارت دفاع منتقل نموده خواهان رسیدگی می‌شوند و از جانب دیگر عبدالله و افرادش را دعوت به تحمل و بردباری می‌نمایند.

برای رسیدگی به ماجرای عبدالله و یارانش، هیئتی تشکیل گشته تحقیقاتی انجام می‌دهد و حاصل تحقیقات، بی‌گناهی عبدالله، و ماجراجویی افراد گارنیزون را نشان می‌دهد، افراد گارنیزون باید بخاطر این تجاوز ضد انسانی خویش، محاکمه و مجازات می‌شدند ولی متأسفانه قضیه از جانب وزیر دفاع، آقای احمدشاه مسعود معروف به شیر پنج شیر به سکوت و بی‌توجهی برگزار می‌گردد و کار بجایی نمی‌رسد. از سوی دیگر از گوشه و کنار راهپوهای می‌رسید مبنی بر اینکه سلاحهای سنگین و مهمات آن، در قرغه، پغمان و پل کمپینی در حال جابجا شدن است و تانک‌های که از میدان شهر به دست پشتونها افتاده است، در باغ داود، قلعه قاضی و چند نقطه دیگر، در حال موضع گرفتن است.

هزاره‌ها به این راهپورها چندان توجهی نکرده، به افراد خویش دستور می‌دهند که حالت دفاعی داشته باشند. از جانب دیگر مردم عادی از حمله قریب الوقوع پشتونها در نگرانی کامل به سر می‌برند و حتی برای مقابله جدی به این حمله، یک نیروی ضربتی چهارصد نفری را تشکیل می‌دهند، مصارف جنگی و باقی هزینه‌های آن را خود متحمل می‌شوند، و از جانب سوم فرماندان عبدالله و افرادش از کاری که در حق شان انجام شده بود، و هیچ

گونه رسیدگی در این زمینه صورت نمی‌گرفت سخت ناراحت و عصبانی بود لذا بعد از یأس از وزارت دفاع و مرکز حزب وحدت، بالاخره خود وارد میدان می‌شوند و یک گروه از افراد گارنیزون را دستگیر و خلع سلاح می‌نمایند و به این ترتیب انتقام خویش را از افراد گارنیزون می‌گیرد.

خبر خلع سلاح افراد گارنیزون توسط قوماندان عبدالله در منطقه کارته‌چهار، توسط وزارت دفاع، به مرکز حزب وحدت گزارش می‌شود و از طرف حزب وحدت و شورای نظار هیئت تعیین می‌شود تا آزاد سازی افراد گارنیزون و بازگرداندن سلاحهای آنها را میسر سازد. هیئت اعزامی مشترک وارد عمل شده سلاحهای افراد گارنیزون را، به استثناء دو قبضه کلاشینکف، یک قبضه راکت انداز، یک پایه مخابره، از قوماندان عبدالله و افرادش گرفته، به افراد گارنیزون می‌دهد.

لازم بیادآوری است که حزب وحدت اسلامی برای شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود اهمیت فراوان قائل بود، به همین مناسبت، اولین هیئت نظامی حزب وحدت، هیئت بود که به طالبان مرکز شورای نظار رفت و بعد از آن نیز، هیئتهای به پنج شیر اعزام شد و تمامی مراحل سقوط رژیم کابل، دولت عبوری و مراحل بعد از آن، توسط هیئتهای طرفین طراحی شده مورد موافقت قرار گرفته به امضای شخصیهای بلند پایه طرفین می‌رسید. اما بعد از سقوط رژیم کابل، به خاطر پیمان شکنیهای مسعود روابط حزب وحدت اسلامی و شورای نظار به سردی گرایده کم کم حالت خصمانه به

خود می‌گرفت.

در این میان دو نفر بیش از همه رنج می‌بردند و تلاش داشتند تا روابط هر دو جریان را به حالت عادی برگردانده اگر ممکن باشد، به رابطه حسنه ارتقاء دهند. این دو نفر یکی سید مصطفی کاظمی عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و دومی سید میرهاشم هاشمی مسئول کمیته فرهنگی شورای نظر بود، تلاشهای بدون وقفه و خستگی ناپذیر این دو سید بزرگوار به اینجا منجر گردید که نشستی در بین سران دو جریان دائر گردد، در این نشست، از طرف شورای نظر آقای داکتر عبدالرحمن و از جانب حزب وحدت اسلامی آقای مزاری شرکت جست.

متأسفانه همزمان با این نشست، حوادثی رخ داد که حاصل تلاشهای پیگیر آن دو سید بزرگوار را برباد داد و آن حادثه توقیف و خلع سلاح کردن افراد گار نیزیون از جانب قوماندان عبدالله بود. گویا دستی از پشت پرده در تلاش بود که هرگاه رابطه این دو جریان رو به بهبود می‌گذاشت، حادثه‌ای پیش می‌آمد که موجب سردی و خصمانه شدن رابطه این دو جریان می‌شد! شام روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۳ اوضاع متشنج گردیده در سه راهی کارته مامورین، راه‌بندان از سوی افراد شورای نظر و گار نیزیون، بوجود آمد و هدف از آن دستگیری و خلع سلاح افراد مسلح حزب وحدت بود. لازم بیادآوری است که سه راه کارته مامورین، از ابتدا سقوط رژیم کابل در اختیار افراد شورای نظر قرار داشت و تاجک‌های شمالی در آنجا استقرار

یافته بودند، اما بعد از درگیری اول که در بین پشتونها و هزاره‌ها پیش آمده بود، افراد این منطقه تبدیل شدند و بجای تاجک‌های شمالی پشتونهای قندهاری جابجا شدند. صبح روز چهارشنبه مورخ ۷۱/۴/۲۴ اوضاع در سرتاسر شهر کابل متشنج گشت، تاجک‌ها و پشتونها اقدام به دستگیری، زندانی نمودن و خلع سلاح هزاره کردند، و بالعکس هزارها دست به توقیف و خلع سلاح تاجکها و پشتونها زدند.

افرادی که صبح زود از خانه‌های خویش به منظور رفتن سرکار خارج می‌شدند و از هیچ جایی اطلاع نداشتند به دام رهگیرها می‌افتادند، در قدم اول پول جیب و ساعت خود را از دست می‌دادند. ساعت ۱۰ قبل از ظهر همین روز، آیه‌الله فاضل که به طرف دفتر کار خود می‌آمد، توسط افراد شورای نظار توقیف شده افراد محافظ وی خلع سلاح شدند راهگیرها و خلع پول، ساعت و سلاحها، رنگ گروهی و ماهیت سیاسی خود را از دست داده، جنبه قومی بخود گرفت و اوضاع بیش از پیش متشنج گردید.

آقای وکیل یا شیخ سلیمان یاری که از مقررکار خویش خارج می‌شد، مورد ضرب و شتم افراد شورای نظار و اتحاد اسلامی قرار گرفت و دو عراده موتر وی در بین افراد شورای نظار و اتحاد اسلامی تقسیم گشته، خودش در کانتنر زندانی گردید جالب اینکه این عمل توسط افرادی صورت گرفت که از مدتها قبل، وظیفه محافظت از ساختمان وزارت مواد غذایی و صنایع خفیه را به عهده داشتند!

تشنج هر لحظه ابعاد جدید و گسترده تری به خود می گرفت تا اینکه تشنج تبدیل به درگیری شد و جنگ در بین رزمندگان جان پر کف شورای نظار!! و مجاهد مردان از جان گذشته حرکت اسلامی!! در منطقه کارته سه شروع گردید!، جنگ در منطقه کارته سه در بین دو گروه فوق ادامه یافت و دامنه آن گسترده شد و با زخمی شدن یک نفر از مربوطین حزب وحدت اسلامی توسط افراد شورای نظار، پای حزب وحدت نیز به درگیرها کشانده شد و جنگ ابعاد بیشتری بخود گرفت و حمله وسیع و برق آسا از جانب افراد نظامی حزب وحدت اسلامی مستقر در کارته سه، بر علیه نیروهای شورای نظار آغاز گردید، دو پایگاه شورای نظار به تصرف نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمد و دو نفر از نیروهای شورای نظار، کشته و دو نفر دیگر زخمی گردید. مشخص بود که جنگ ماهیت قومی بخود گرفته، هزاره ها شعار می دادند: پشتونها نه، پنج شیری آری «یعنی این بار به جنگ تاجیکها می رویم چه فرق می کند، دشمن دشمن است چه پشتون، چه تاجیک، چه قندهاری و چه پنج شیری؟»

با تحت فشار شدید قرار گرفتن نیروهای شورای نظار از جانب نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی، نیروهای جنرال مومن که خود از نظر نژادی تاجیک هستند، سوار بر تانکهای خویش از مقر خود «دارالامان» به حمایت نیروهای شورای نظار آمدند، اما قبل از اینکه کاری در جهت حمایت نیروهای شورای نظار انجام دهند، در محاصره نیروهای حزب وحدت قرار

گرفتند و با مرگ و نابودی کامل بیش از چند گام و چند دقیقه فاصله نداشتند؛ سرانجام نیروهای در محاصره قرار گرفته‌ای شورای نظار، دست به یک ابتکار زد و ماجرا پایان یافت و نیروهای جنرال مؤمن توانست از حلقه محاصره خارج شده جان به سلامت ببرند. ابتکار نیروهای شورای نظار این بود که آنها با بلندگو اعلام کردند که ما با حزب وحدت اسلامی جنگ نداریم و اشتباه که از جانب نیروهای ما سرزده و یک نفر از حزب وحدت اسلامی را زخمی کرده است به عهده می‌گیریم و حاضریم شخص ضارب را تحویل دهیم!

جنگ در قسمت سه راه علاءالدین که در بین افراد شورای نظار و حزب وحدت اسلامی، جریان داشت متوقف شد، اما آتش جنگ از جانب «ده‌مزنک» در بین نیروهای همین دو جریان شعله ور گردید. علت شعله ور شدن آتش جنگ در این منطقه این بود که وقتی که خبر به محاصره درآمدن نیروهای شورای نظار در سه راه علاءالدین به مرکز شهر می‌رسد تانک سواران شورای نظار، چون برقی به حرکت درآمده برای گوش مالی دادن نیروهای حزب وحدت به سوی دارالامان می‌روند، اما قبل از اینکه به سمت دارالامان بی‌پیچند، با اولین نیروهای حزب وحدت درگیر می‌شوند.

درگیری شدید بود اما بسیار کوتاه، زیرا که با یک برخورد جدی تانکهای شورای نظار، فرار را برقرار ترجیح داده به جانب مرکز شهر برمی‌گردند، در این جنگ از طرف هزاره‌ها یک نفر کشته و یک نفر دیگر زخمی می‌شود. و همین طور از طرف تاجیکها.

تاجک‌ها از تانکها و نیروهای زرهی خود انتظارات فراوان و معجزه‌آسای داشتند، اما از نظر عمل، تانکها، کار از پیش نبرد و با یک مقاومت شدید که از جانب هزاره‌ها نشان داده شد، صحنه را ترک کرد و از جانب دیگر، تاجک‌ها خود را یگانه نیروی رزمی مجهز، منظم و آبدیده افغانستان می‌دانند که نسبت به بقیه نیروهای جهادی کشور، از برتری ویژه‌ای برخوردارند، ولی آن انتظار و این تصور در اولین برخورد که در بین هزاره‌ها و تاجک‌ها پیش آمد، نقش بر آب شده، واهی بودنش ثابت گردید که این مسئله برای جنگجویان و فرماندهان شورای نظار بسیار گران تمام شد و به اصطلاح غرور آنها به شدت جریحه دار شد!! این بود که برای تثبیت برتری جنگی و نشان دادن ضرب شصت لازم به هزاره‌ها، از دو نقطه، مواضع هزاره‌ها و همین طور مناطق مسکونی آنان را زیر آتش شدید توپ خانه قرار دادند.

«ته‌ای توپ چاشت» و کوه تلویزیون دو نقطه‌ای بود که از آن دو نقطه بر مناطق مسکونی و سنگرهای هزاره‌ها آتش باری می‌گردید. البته این آتش باری از جانب هزاره‌ها به شکل بسیار مناسب و کوبنده‌ای پاسخ داده شده، آتش باری از این دو منطقه خاموش گردید. اما این خاموش شدن برای هزاره‌ها قناعت بخش نبود زیرا که برای درهم کوبیدن و انهدام کامل این دو مقر، فقط همین پرده سیاه شب را در اختیار داشتند و باید در پناه تاریکی شب، روی آن عملیات می‌کردند. این بود که چهارصد نفر از جوانان هزاره برای عملیات روی همین دو مرکز آماده شدند، اما با دخالت مسئولین رده

بالای حزب وحدت اسلامی از این عملیات جلوگیری شد.

مطلب دیگر اینکه در طول روز چهارشنبه هشت جنازه مربوط به هزاره‌ها در بین کوچه‌های «خوشحال خان مینه» پیدا شد؛ که همه با سنگ، چوب و یا سیم برق کشته شده بودند، همین طور در همین روز یکی از هزاره‌های که توسط افراد سیاف ربوده شده، به پغمان برده شده بود، توفیق فرار از زندان سیاف برایش نصیب شد و به این ترتیب خود را به مرکز حزب وحدت رساند و اعلام کرد که افراد زیاد که ملیت هزاره دارند، در زندان سیاف، از مدتها قبل به این طرف بسر می‌برند.

روز پنج شنبه ۷۱/۴/۲۵ تشنج و رهگیری همچنان ادامه داشت و امروز رهگیریها بیشتر انگیزه اقتصادی بخود گرفته است تا انگیزه سیاسی؟ مثلاً پشتونهایی که در «کارته مامورین» مستقر بودند و در روزهای گذشته، اقدام به دستگیری و خلع سلاح هزاره‌ها می‌کردند، امروز تاجک‌ها را نیز خلع پول و ساعت می‌نمایند! هرگاه تاجک‌ها خود را معرفی نموده یادآور می‌شوند که، تاجک هستیم و در حزب جمعیت اسلامی عضویت داریم، جواب می‌شنوند: برای ما هزاره و تاجک فرق ندارد.

پول، ساعت، اسلحه و سائر مایملک عابرین برای پشتونها و تاجکهای مربوط شورای نظار، بسیار جاذبه پیدا کرده بود، به قسمی که بر سر تصاحب دارائی افراد دستگیر شده، درگیری‌هایی در بین خودشان پیش می‌آمد که گاهی منجر به کشته شدن و زخم برداشتن افراد دستگیر کننده می‌شد. به عنوان

مثال، در همین روز پنجشنبه، یک هیئت صلح به سرپرستی آقای رضائی از مقر شورای تصمیم‌گیری حزب وحدت اسلامی، خارج می‌شود و مقصدش رفتن به کوته سنگی بود. این هیئت وقت که به سیلو می‌رسد، از طرف افراد نظامی مستقر در آنجا متوقف شده، از موترشان پائین کشیده زندانی می‌گردند. اما برای تصاحب موتر آن، درگیری در بین افراد متوقف‌کننده صورت می‌گیرد که بر اثر همین درگیری یک نفر کشته و دو نفر زخمی می‌شود.

هم چنین در همین روز، یک نفر که ملیت پشتون داشت توسط افراد مسلح حرکت اسلامی، در منطقه وزیر آباد، به موتر بسته شده بروی جاده کشانده می‌شود و در نتیجه فرد مذکور تکه تکه شده جانش را از دست می‌دهد که به تلافی این عمل پشتونها سه نفر هزاره را، زیر موتر نموده، به قتل می‌رسانند.

احساسات و تحریکات هم چنان در حال طغیال بود و هرگاه از یک‌ها را جدا نمائیم، می‌توانیم بگوئیم جنگ تمام عیار در بین شیعیان و سنیان، در حال شروع شدن بود؛ به همین دلیل هیچ فرد شیعه مذهبی قدرت عبور از مناطق تحت تسلط سنیان را نداشت و همین طور برعکس.

در همین رابطه بود که آقای محمدریم خلیلی، توسط افراد شورای نظار متوقف گشته، محافظین وی تا سرحد مرگ لد و کوب شده، خلع سلاح می‌گردند. داستان از این قرار بوده است که آقای عبدالصبور فرید نخست وزیر موقت مجاهدین، از حزب وحدت اسلامی، نقاضای پنج نفر نماینده

برای مذاکره، در جهت حل مشکلات بوجود آمده در شهر کابل می‌نماید. محل مذاکره قصر صدارت تعیین می‌شود. بدلیل مسدود بودن راهها، چهار نفر مورد درخواست صدراعظم، نمی‌توانند خود را به صدارت برسانند و تنها آقای محمد کریم خلیلی، موفق می‌شود خود را به صدارت برساند. وی، بعد از فراغ از مذاکره، راهی مرکز حزب وحدت می‌شود، اما در عرض راه، توسط افراد نظامی شورای نظار دستگیر و افرادش لودکوب شده، خلع سلاح می‌گردند. محل خلع سلاح محافظین آقای خلیلی نزدیکیهای وزارت داخله ذکر شده است.



آقای محمد کریم خلیلی عضو برجسته حزب وحدت اسلامی

گزارش می‌رسد که در منطقه قلعه موسی، فردی به نام قیوم که قبلاً رئیس یکی از ادارات خاد بوده است و اینک در جمع نیروهای احمد شاه مسعود، مشغول انجام وظیفه است، به سراغ پایگاههای حزب وحدت اسلامی در همین منطقه می‌رود و برای نیروهای حزب وحدت اخطار می‌دهد که تا نیم ساعت دیگر سلاحهای خود را جمع نموده تحویل دهند و در غیر اینصورت، مورد حمله قرار می‌گیرند! نیروهای حزب وحدت اسلامی با شنیدن این اخطار به مطمئن می‌شوند که جنگ حتمی است و تصمیم می‌گیرند، قبل از اینکه مورد حمله قرار گیرند، باید دیگران، یعنی پایگاههای شورای نظار را، مورد حمله قرار دهند هر چه بادا باد.

به همین دلیل، نیروهای حزب وحدت اسلامی به طور سریع جمع و جور شده، دو پایگاه مربوط شورای نظار را محاصره می‌نمایند و درگیری آغاز می‌شود و بعد از مدتی درگیری، سرانجام، دو نفر از افراد شورای نظار کشته و دو نفر دیگر زخمی و بقیه خلع سلاح شده به اسارت نیروهای حزب وحدت در می‌آیند و در عین حال، یک نفر از نیروهای حزب وحدت به شهادت می‌رسد.

قرار یک راهپور دیگر، چند تن از قوماندانهای جمعیت اسلامی، توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی، دستگیر شده مورد لد و کوب قرار می‌گیرند. شاید علت این عمل این بوده است که نیروهای وحدت می‌خواست به اهالی محل بفهمانند که اگر روزی مجبور شوند، قدرت مقابله

با هر کس و گروهی را دارند. در همین روز، ۷۱/۴/۲۵ شورای قیادی تشکیل جلسه داد و احمد شاه مسعود را استیضاح کرد.

لازم به تذکر است که راوی تشکیل جلسه فوق و مطرح شدن مسأله‌ی استیضاح آقای مسعود، آقای سید رحمت‌الله مرتضوی است، ایشان ماجرای استیضاح را از زبان پیرگیلانی، روایت می‌نماید. این هم چند ماده از مواد استیضاحیه:

۱ - آقای احمد شاه مسعود باید روشن نماید که تابع فرامین شورای قیادی و مجری دستورات این شورا هست یا اینکه با نیروهای رژیم گذشته هماهنگی دارد؟

۲ - هرگاه با نیروهای رژیم گذشته هماهنگی ندارد آیا آنها را از شهر خارج نموده، امنیت را در شهر برقرار می‌نماید یا خیر؟

۳ - آقای احمد شاه مسعود باید توضیح دهد که معادل سی و شش میلیاردالرکه پشتوانه ارزی کشور بود به کجاست و به چه سرنوشتی مبتلا شده است؟

۴ - چرا آقای احمدشاه مسعود، معادل دو میلیون و پنجاه هزار دلار پول افغانی را از بانک مرکزی افغانستان به نفع گروه خود برداشته است؟

۵ - چرا آقای مجددی، مبلغ دو میلیون دلار را خارج کرده است؟
قرار اطلاع، آقای احمدشاه مسعود، اظهار کرده است که مطیع او امر شورای قیادی هست و حاضر است که نیروهای جنرال دوستم را از شهر

خارج نماید، کافی است که شورای قیادی، برای این کار ضرب الاجل تعیین نمایند. در مورد باقی مواد استیضاحیه، چیزی از آقای مسعود، شنیده نشده است!!

نکته دیگری که باید یادآوری شود این است که در روزهای که اوضاع شهر کابل متشنج می شود، تلفنهای مرکز قرارگاههای حزب وحدت و مناطقی که آنها موقعیت دارند، از کار می افتد و یا یک طرفه می شود یعنی از بیرون زنگ می آید اما با خارج تماس گرفته نمی شود. یکی از مسئولین حزب وحدت این مطلب را با وزیر مخابرات در میان میگذارد وزیر مخابرات میگوید: من جداً تحت فشارم و از من می خواهند که تلفنهای منطقه افشار را بکلی، قطع نمایم. اما من برای این کار از نظر وجدانی دلیلی نمی یابم. لهذا از انجام چنین کاری خودداری کرده ام و می کنم.

روز جمعه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۶، اوضاع یک مقدار آرام به نظر می رسد، ظاهراً از راه گیری و راه بندانها خبری نیست، همه قصد دارند که بعد از چند روز درگیری، نفس آرامی بکشند و استراحتی بنمایند.

و هم در این روز خبر رسید که در حدود سیزده جنازه در مناطق مربوط میدان شهر، تازه کشف شده اند که به ملبت هزاره تعلق دارند. این جنازه ها در مناطق تحت کنترل حرکت انقلاب اسلامی، قرار دارند. از محل کشف جنازه ها این مطلب به وضوح بدست می آید که تمامی گروههای متعلق به پشتونها در کشتار مردم هزاره دست دارند و از این کار خویش لذت می برند!!

از صحت یا کذب این خبر، چیزی بدست نرسید و تنها گفته می‌شد که حرکتی‌ها در حدود سیزده تابوت را به طرف میدان شهر، جهت آوردن جنازه‌ها برده‌اند.

در این دور از درگیری‌ها، جنگ دارای دو قسمت بود، قسمت اول این جنگ، یک طرف تاجک‌ها و طرف دیگر آن هزاره‌ها قرار داشت. همانطوری که در گزارش داده شده مشاهده شد، نود درصد بار جنگ علیه هزاره‌ها را تاجک‌ها، به ویژه شورای نظر به عهده داشتند و پشتونها در این مرحله از جنگ فقط ده درصد بار مصیبت جنگ را متحمل شدند.

قسمت دوم جنگ از شب شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ ساعت یازده شروع گردید. در این قسمت دوم جنگ پشتونها و هزاره‌ها میدان‌داران اصلی جنگ بودند. پس از آنکه بعد از دریافت نمودن ضربه‌های پی‌درپی و شکست‌ها و ناکامی‌های پی‌درپی، سرهم، خود را کنار کشیدند و تنها ده تا بیست درصد بار جنگ علیه هزاره‌ها را به عهده گرفتند.

ساعت یازده شب شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ توپ خانه سنگین به صدا درآمد و منطقه شیعه نشین چن‌داول از طرف پشتونها مورد حمله قرار گرفت، انفجارات بسیار شدید بود، گلوله‌های توپ و موشک‌های پرتاب شده، یکی پشت سر دیگری در منطقه فرود آمده، خانه‌ها را خراب و جان انسانها را می‌گرفت و این، اولین روبرویی افراد ملیشایی قندهاری تحت رهبری عصمت مسلم، و هزاره‌ها بحساب می‌آمد.

روز شنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۷ اوضاع نسبتاً آرام است و مردم برای خرید مایحتاج روزمره و پیدا کردن کار، این طرف و آنطرف می‌روند و از اینکه با دستگیر شدن و خلع پول و ساعت روبرو نمی‌گردند، بسیار خوشحال هستند. این رفت و آمدهای توأم با خوشحالی و سرور، دوام نمی‌آورد و ساعت یک بعد از ظهر درگیری با شدت هر چه تمامتر، در منطقه سه بانگی و گولائی و دشت برچی، شروع می‌شود. یک طرف قوای درگیر، هزاره‌ها و طرف دیگر پشتونها مخصوصاً ملیشیای عصمت مسلم قندهاری، هستند. علت درگیری، در ابتداء چنین گزارش شد که دو ناکودک از هزاره‌های دشت برچی یکی دختر و دیگری بچه، مشغول چراندن گوسفند در منطقه گولائی بوده‌اند، بچه توسط پشتونها به قتل می‌رسد و دختر با گوسفندها به غنیمت گرفته و برده می‌شود و به دنبال این حادثه درگیری نظامی آغاز می‌گردد. علت درگیری به شکل دیگری نیز نقل شده است و آن اینکه: دو نفر از بچه‌های هزاره در پُسته‌ای مشغول پیژّه داری بوده و بقیّه همکارانشان در محل استقرار پسته حضور نداشته‌اند. پشتونها موقعیت را برای حمله مناسب تشخیص داده، وارد عمل می‌شوند، از دو نفر موجود در پسته، یکی را می‌کشند و نفر دومی را به اسارت می‌برند و با وقوع این حادثه، هزاره‌ها از خود عکس‌العمل نشان داده، درگیری آغاز می‌گردد.

با گذشت هر دقیقه از عمر درگیری، درگیری ابعاد وسیع‌تر و شدت بیشتری بخود مگرفت و سلاحهای تازه تری وارد میدان می‌گشت. جنگ با

پرتاب موشک آرپیجی هفت شروع شد اما بعد از گذشت اندک زمانی، تانکهای غول پیکر وارد صحنه شده خانه‌های مسکونی را که تبدیل به سنگر شده بود، هدف قرار می‌داد. شب فرا رسید و با فرا رسیدن پرده‌ی سیاه شب، نیروهای پشتون نیز شکست خوردند، سه بانگی و مناطق مجاور بدست نیروهای هزاره افتاد و بدین ترتیب از شدت درگیری یک مقداری کاسته شد اما بکلی متوقف نشد زیرا که با شکست خوردن پیاده نظام پشتونها، قوای توپخانه و موشکی آنها از فاصله‌های دور، وارد میدان شده، منطقه جنگی را زیر آتش گرفتند.

یک شاهد عینی، ماجرای روز شنبه را چنین گزارش کرده است: حدود ساعت یک بعد از ظهر، درگیری شدیدی در بین پشتونها و هزاره‌ها در منطقه «ماه تاب قلعه» سه بانگی شروع گردید درگیریها بسیار شدید و وحشتناک است. از قرار محاسبات عادی باید هزاران نفر از نظامی و غیر نظامی جان خود را از دست داده باشند. اما لطف خداوند چیزی دیگر است! درگیری تا ساعت نه شب، با شدت هر چه تمامتر ادامه داشت از انفجارات گلوله‌ها، می‌شود حدس زد که پشتونها شکست خورده، به طرف کوههای پغمان و میدان شهر عقب نشینی می‌کنند.

بعد از گذشت اندک زمان از شروع درگیری، در مناطق یاد شده، جنگ در مناطق کوه سنگی و خوش حال خان مینه، نیز شروع گردید. یک شاهد عینی، راجع به درگیریهای روز یکشنبه می‌گوید: درگیری از

ساعت پنج صبح روز یکشنبه مورخ ۷۱/۴/۲۸ از سرگرفته شد. مناطق دشت برچی، قلعه شاده، علاءالدین بالا و پائین، افشار، خوش حال خان مینه، کوته سنگی زیر بمباران شدید سلاحهای سنگین قرار گرفت و تا اکنون (ساعت هشت صبح) ادامه دارد. دیده شود چه می شود؟

اینک ساعت هشت و ده دقیقه شب است، همه جا آرام بنظر می رسد و گاهی، از طرف انسانهای بدون احساس فبرهای کلاشین کوف و گرینوف صورت می گیرد.

امروز که گذشت، جنگ بسیار وحشتناک بود، از فیرکلاشین کوف، گرینوف و حتی راکت آرپیجی ۷ خبری نبود در عوض همه جا از توپ خانه سنگین، کاتبوشا، اورگان، لونا و ... استفاده می شود نقطه های دشت برچی، قلعه شاده، چنگر دارالامان، کارته سه، دوغ آباد، ده بوری، قلعه واحد، کوته سنگی، افشار، خوشحال خان مینه و ... با سلاحهای یادشده با پیمانه وسیع مورد حمله قرار گرفت و با شدت هر چه تمامتر کوبیده شد. نقاط یاد شده از قرغه، پغمان، کمپنی، ریش خور، چهل ستون و نقاط مسلط بر مناطق یاد شده، مورد حمله قرار گرفت. واقعاً حمله وحشتناک و بیرحمانه بود. واقعاً حمله وحشتناک! جداً، قدرت توصیف این حملات را ندارم چه بگویم؟ کلمات بسیار نارسا می باشد.

لیسه رحمان بابا، کوته سنگی، حوزه پنج، مرکز اطفائی کابل که در اختیار پشتونها قرار داشت امروز بدست هزاره ها افتاد. گفته می شود که در

جریان آزادسازی لیسه رحمان بابا، یک هزار و پنج صد نفر از هزاره‌ها که در آنجا زندانی بودند آزاد شدند. قابل یادآوری است که مدت زندانی شدن برخی از این افراد به دو ماه می‌رسد. گفته می‌شود که در جریان تصرف لیسه رحمان بابا و هم‌منطور در ماجرای دفاع دشت برچی، به ترتیب چهار و شانزده نفر از هزاره‌ها جان خویش را از دست داده‌اند اما از تعداد تلفات پشتونها اطلاعی در دست نیست و قدر مسلم این است که تعداد شانزده جنازه در لیسه رحمان بابا از پشتونها بجا مانده است. همچنین از قول صلیب سرخ گفته می‌شود که تعداد زخمی‌ها به چهارصد نفر می‌رسد.

در چهار نقطه دارالامان، دشت برچی، پل سوخته و کوه سنگی آتش سوزی مهیبی رخ داده است.

امروز، دوشنبه مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۹ است. پاکسازی مناطق ده بوری، کوه سنگی و لیسه رحمان بابا، از وجود پشتونها، برای پشتونها و تاجک‌ها، بسیارگران تمام شد لهذا پشتونها با کمک افراد شورای نظار که در چوک ده بوری و پوهنتون کابل مستقر بودند، حمله مجددی را برای باز پس گرفتن کوه سنگی و لیسه رحمان بابا شروع کردند هزاره‌ها، انتظار مورد حمله قرار گرفتن از طرف افراد شورای نظار را نداشتند زیرا که در جریان درگیریهای روز گذشته نیروهای شورای نظار تعهد سپرده بودند که در این جنگ بیطرف باشند و به هیچ یک از طرفین درگیر، کمک نرسانند.

همدستی نیروهای شورای نظار که با تانک تجهیز شده بودند، با

نیروهای پشتون، این اثر را داشت که چوک کوه سنگی، ده بوری و حتی لیسۀ رحمان بابا، در ظرف کمتر از یک ساعت درگیری سقوط نماید و نیروهای خسته و غافل گیر شده هزاره، عده‌ای کشته و زخمی (که در نیروی هزاره سابقه نداشت) بدهند و مواضع خویش را ترک گفته به سوی تخنیک ثانوی، وزارت تحصیلات عالی و ... عقب نشینی نمایند.

نیروی هزاره خود را جمع و جور کرده، نیروی تقویتی نیز به مددش رسید با دید جدید به دشمن و جنگ، عملیات خویش را دوباره بصورت بسیار سریع و برق آسا شروع کردند پیش روی بسیار سریع بود و در ظرف کمتر از نیم ساعت، نیروهای مهاجم پشتون و تاجک را از ده بوری، کوه سنگی بیرون راندند و لیسۀ رحمان بابا، در محاصره و در زیر ضربات شدید نیروهای هزاره قرار گرفت، مکتب رحمان بابا به زودترین وقت ممکن سقوط کرد نیروهای شورای نظار با از دست دادن چهار تانک و دستگاه تانک توپ دار، به سمت پوهنتون کابل، عقب نشستند.

از جانب دیگر، منطقه جنگی، با کاتیوشا، مورد حمله قرار گرفت و بعد از هر پنج دقیقه، چندین فروند موشک فرود می آمد و با انفجار مهیب، منطقه را زیر دود و خاک مستور می کرد و آتش سوزیهای زیادی بر پا می شد، پرتاب این موشکها از پایگاههای شورای نظار، به منظور جلوگیری از پیش روی نیروهای هزاره، صورت می گرفت اما پرتاب این موشکها هیچ اثری در خاموشی جنگ و پیشروی نیروهای هزاره، نداشت، و این نیروها حملات

خویش را به شکل دوشاخه‌ای سازمان دادند که یک شاخه آن به تعقیب نیروهای پشتون پرداخت و شاخه دیگر آن، قرارگاه یکصد نفری شورای نظام که در نزدیک پوهنتون موقعیت داشتند را، مورد حمله قرار دادند.

حمله بسیار شدید و کوبنده بود و شورای نظام در برابر یک وضعیت ناگوار و بسیار خفت‌آوری قرار داشت از یک سو، ادعای قهرمانی‌گری داشت و از سوی دیگر، ادعای بزرگواری و از جانب سوم پیمان شکسته بود و به نفع پشتونها عده‌ای از هزاره‌ها را بقتل رسانده بودند و از جانب چهارم در معرض حملات انتقام جویانه‌ی نیروهای هزاره قرار گرفته‌اند.

شورای نظام برای نجات نیروهای خویش از دو طریق وارد عمل گردید، یکی نظامی و دیگری سیاسی، راه نظامی به این صورت بود که صحنه جنگی را بشدت مورد حمله موشکی قرار داد و بعد از هر چند دقیقه‌ای، مناطق ده‌بوری، کوه‌سنگی و پوهنتون کابل، زیر رگبار موشک قرار گرفته، آتش سوزی‌های به وجود می‌آمد و راه سیاسی، عبارت از فرستادن هیئت صلح با عضویت مسئولین حزب وحدت بود.

راه نظامی هیچگونه توفیقی در جهت نجات نیروهای بدام افتاده شورای نظام نداشت که خود این مطلب بر نگرانی احمدشاه مسعود می‌افزود وضع چنان بحرانی و تباه‌کننده بود که احمد شاه مسعود را از نظر روحی شکست و به التماس و تمنا انداخت و پشتونها را دست و پاچه ساخت!

داکتر صادق مدبر، نقل می‌کند که من در کمیسیون امنیت بودم و افراد

غیر هزاره، متوجه حضور من در آنجا نبودند. ناگهان یکی از پشتونهای قندهاری از صحنه جنگ آمد و بسیار سراسیمه بود و هر دم فریاد می زد که: هزاره ما را تباه کرد! نماینده مولوی خالص با مشاهده این وضع بسیار عصبانی شد فریاد کشید: ما شما قندهاریها را برای مقابله با هزاره ها آوردیم، اگر این حرف شما به گوش هزاره ها برسد آنها مغرور میشوند، آنوقت چه کسی این غرور را از دماغ آنها خارج خواهد کرد؟!

مدبر افزود، احمد شاه مسعود، در حالیکه بسیار نگران بود، متوجه من شده و برای اینکه خیلی چیزها افشا نشود خطاب به نماینده مولوی خالص گفت: اعصاب خود را کنترل کنید، خدا مهربان است، هیئت ها فرستاده شده است، شاید آتش بس برقرار بتواند!

یکی از دست اندرکاران مسأله ی صلح اظهار داشت: من از دیر زمانی است که با احمد شاه مسعود آشنائی دارم و از لحظه ای سقوط رژیم مارکسیستی در کابل، با او کار کرده ام اما هیچگاه مسعود را تا این حد سراسیمه، نگران و دست پاچه ندیده بودم. افرادش یکی پس از دیگری می آمد، داد و فریاد می کردند، می گفتند، فلان قوماندان غندما کشته شده، تانکهای ما به غنیمت رفت، فلان قرارگاه محاصره است، هزاره ها همه چیز را از بین می برد! مسعود در پاسخ آنها دو جمله داشت و آن اینکه: پروا ندارد، اینه هیئت می رود کار را حل می کند. با اینکه احمد شاه مسعود، جنگ را خود طراحی نموده، آتش را روشن کرده بود، از پی آمد آن بسیار وحشت

داشت و نمی‌خواست آنچه واقع شده است، در بین مردم پخش شود زیرا که برای آقای مسعود بسیار سنگین و غیر قابل قبول بود. زیرا که مسعود نمی‌خواست که دنیا دریابد تاجک‌ها و پشتونها، مشترکاً به جنگ هزاره‌ها آمدند ولی هردو نیرو طعم تلخ شکست را چشیدند!! بهمین خاطر از برخی مسئولین حزب وحدت خواسته بود که حاضر است در شورای قیادی و رسانه‌های گروهی حقیقت را بگوید و متجاوز بودن پشتونها را اعلام نماید، مشروط بر اینکه، حزب وحدت از شراکت تاجک‌ها در این جنگ، چیزی نگوید و سکوت نماید!!

از گزارش ماجرای نبرد هزاره‌ها و شورای نظار، دور نشویم اگر یک مقدار، حاشیه رفتم، برای این بود که خواننده موقعیت و اهمیت جنگ را بهتر درک نماید.

آری سرانجام راه سیاسی برای نجات نیروهای بدام افتاده شورای نظار مؤثر افتاده و قبل از اینکه آن نیروها به اسارت نیروهای هزاره، درآیند، هیئت صلح و آتش بس از راه رسید و طرفین درگیر را دعوت به آتش بس نمود. نیروهای هزاره که خود را با پیروزی کامل، فقط چند و جب دور می‌دیدند تلاش می‌کردند که به یک نحوی زیر بار آتش بس نرفته، کار این نیروهای عهد شکن را یک سره نمایند اما بالاخره هیئت صلح کار خود را کردند و آتش بس برقرار گردید و مسعود نفس راحت کشید.

اجازه بدهید، برای نشان دادن عظمت این قطعه از میدان جنگ (از ده

بوری تا کوه سنگی و پوهنتون) باز هم یک مقدار حاشیه بروم. این حاشیه، اظهار نظر یکی از دست اندرکاران صلح، در شهر کابل است وی اظهار کرد: هزاره‌ها! نوش جاننان، پاکسازی ده بوری، مکتب رحمان بابا، کوه سنگی و سرپوهنتون، برای شما آنقدر مهم بود و نتیجه داشت که اگر همانطور از دشت برچی پیش می‌رفتند پغمان و میدان شهر را می‌گرفتید، این همه دست آورد نداشتید!!

آتش بس در محدوده پوهنتون، عملی گردید و نیروهای شورای نظام مستقر در این منطقه، از نابودی حتمی نجات یافتند، اما موشک باران مناطق پل سوخته، دشت برچی، دارالامان، قطعه اسکارت همچنان ادامه دارد فرقه ریش خوره بیش از هر جای دیگر، بر مناطق برچی و دارالامان آتش باری دارد. این آتش باری تا ساعت نه و نیم شب ادامه یافت.

روز سه شنبه ۷۱/۴/۳۰، از راه رسید و آرامش را با خود به ارمغان آورد، رفت و آمد وسائط نقلیه در ابتدا به صورت اندک و بعد به پیمانه وسیعی آغاز گردیده است.

مردم این طرف و آنطرف می‌روند آنهایی که بستگان شان به خانه نیامده‌اند، به قرارگاههای نظامی سر می‌زنند و با گفتن نام، نام پدر، مشخصات لباس، از سرنوشت آنها جو یا می‌گردند.

واقعاً درست گفته‌اند: قدر هر نعمتی بعد از زوال آن نعمت معلوم می‌گردد. در شهر کابل، نعمت امنیت، بهترین و گرانقدرترین نعمت بشمار

می‌رود. روزی که در سطح شهر برخورد نیست و موشکی بر شهر فرود نمی‌آید، مردم نفس را حتی می‌کشند و خدای را از ته دل شکر می‌گویند. روز سه شنبه ۱۳۷۱/۴/۳۰، نعمت آرامی و امنیت را با خود داشت و مردم از این بابت بسیار خوشحال بودند اما این آرامی، دیری نپایند و انفجار گلوله‌های توپ، همه را متوحش و سراسیمه کرد. ابتدا چند گلوله توپ در محدوده قلعه‌ی واحد فرود آمده، منفجر گردید و شهر کابل را به لرزه درآورد و بعد از آن منطقه گولائی به صحنه درگیری و نبرد شدید تبدیل شد. خوش بختانه، درگیری در همین منطقه محدود باقی ماند و بجایهای دیگر گسترش نیافت. این درگیری مدت زیادی دوام نیاورد و متوقف شد. و هم در همین روز، جلسه‌ای با شرکت آقایان مزاری و چند تن از مسئولین حزب وحدت، سیاف، ربانی و باقی مسئولین گروهها و آقای احمد شاه مسعود و هیئت صلح، در قرغه تشکیل گردیده، راههای جلوگیری از جنگ و برقراری امنیت در شهر کابل، بررسی شد.

یک شاهد عینی، وضعیت قرغه و انسانهای که در آنجا پناه برده بودند، تا از آسیب‌های این جنگ لعنتی در امان بمانند، را این چنین توصیف کرد: واقعاً دل کافر آب می‌شود زنها با بچه‌های خورده و پیرمردان از خانه‌هایشان فرار کرده بودند و کسی هم برای آنها جای نداده بود مجبور بودند در زیر درختها زندگی نمایند. وقتی که چشم شان به ما و بچه‌های مجاهد ما می‌افتاد می‌گفتند: اونه هزاره‌ها آمد. از دیدن ما وحشت می‌کردند. روحیه‌ها بسیار

چگونگی آغاز جنگ ۷۰

پژمرده، سرها پائین همه بحالت فکرکردن به آینده بودند. آینده چه خواهد شد؟ باز هم جنگ پیش خواهد آمد؟

خدا نکند، این مردم بیچاره، چهارده سال در زیر پای غول جنگ مالیده شدند. انفجارهای مهیب زیاد دیدند و صدای آن را شنیدند. دیگر بس است. خداوند جنگ افروزان را به غضب خود گرفتار کند. مگر هزاره و پشتون برادر همدیگر نیستند؟ ما با هم برادر بودیم و هستیم و خواهیم بود اما خداوند قدرت پرستان را نابود کند.

راستی افغانستان زمان زیبایی دارد که هزاره‌ها، پشتونها، تاجکها، ازبکها و باقی ملیتهای ساکن در این کشور، مثل برادر زندگی نمایند افغانستان بدون هزاره، افغانستان بدون تاجک، افغانستان بدون ازبک، یا پشتون، زیبایی ندارد. اصولاً افغانستان نیست، اما چه کنیم؟ خدا لعنت کند این وهابیهایی بی‌شعور را که هیچ چیز را درک نمی‌توانند. لامذهبا (لامذهب‌ها) مگر یک ملت نابود شدنی هست؟ خداوند به این قدرت پرستان یک کمی عقل و قدرت فکر کردن بدهد!

آفتاب در حال جمع کردن اشعه‌های طلایی خویش از فراز تپه‌هاست و نمی‌خواهد بیش از این، قساوت، بیرحمیها و حماقتهای بشر، این حیوان دو پا را مشاهده نماید. دود غلیظ از پشت کوه چهل ستون در حال بالا آمدن است. وسعت و قامت دود هر دم افزون و فزون تر می‌شود، شراره‌های آتش از پشت کوه خود را نشان می‌دهد. حتماً آتش سوزی رخ داده است.

بعد از اندک زمان دیده می‌شود که انفجار مواد منفجره فضای چهار آسیاب را روشن و تاریک می‌نماید، آری دیپوهای خیر آباد آتش گرفته است، آتش سوزی توأم با انفجارات شدید به مدت سه ساعت ادامه دارد. دیپوهای خیر آباد مرکز اصلی تدارکات ارتش افغانستان است که همزمان با سقوط رژیم الحادی در کابل، با همکاری خلقیها، بدست حزب اسلامی افتاده است. روز چهارشنبه، از طریق تلفون به چهار آسیاب تماس گرفته می‌شود و از اوضاع آنجا سؤال می‌شود. پاسخ می‌دهند که اوضاع بسیار بسیار خراب است حتماً وارد منطقه چهار آسیاب نشوی.

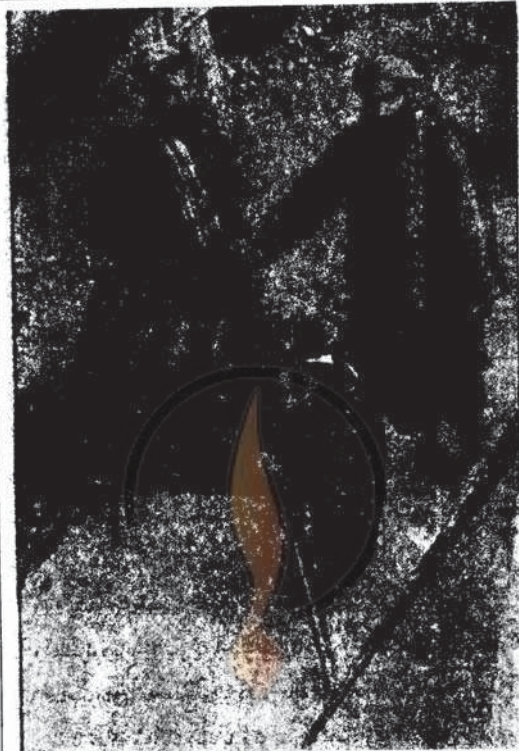
خدایا، کردگارا!!

به کشور ما، بعد از چهارده سال ناامنی، امنیت را هدیه فرما، و بعد از چهارده سال جنگ، خون ریزی، ویرانی، صلح، احترام به انسان و آبادانی را نصیب ماکن و بعد از قرن‌ها تعصب، حق‌کشی و قدرت طلبی، تحمل، عدالت، همکاری حق طلبی را، ارزانی کن.

و به پشتون‌ها بفهمان که نابودی هزاره امکان پذیر نیست!

و به هزاره یادآور شو که احتیاط، آمادگی و انسجام را، از دست ندهد و کمتر از نظام برادری به هیچ چیز دیگر قانع نگردد.

و به تاجیک و ازبک یاد بده که بدون همکاری ملیتهای محروم سلطه انحصاری پشتون بر کشور قابل برطرف شدن نیست و نیرنگ، دردی را دوا نمی‌کند.



یکی از سنگرهای مجاهدین حزب وحدت اسلامی در کابل

نگاهی به انگیزه‌های موشک باران میدان هوایی و شهر کابل

از روزی که جنبش اخوان المسلمین در افغانستان راه یافت و پیروانش، به شکل یک جمع و دسته‌ای، ظهور نمودند جدال بر سر رهبری و کیفیت مقابله با مسائل و حوادث کشور از جمله چگونگی مقابله با رژیم حاکم، همیشه جریان داشت.

از آنجای که انسانها از نظر عقل، احساس، آگاهی شجاعت و ... در یک سطح قرار ندارند که در نتیجه برخی احساسات و برخی از شجاعت و برخی از حوادث اطلاعات دقیق و بعضی تصویر دقیقی از آن ندارد، و برخی از شجاعت و شهادت لازم برخوردار، و برخی برعکس، لذا هر گروه و تشکل، حداقل به دو تیپ تندرو و میانه رو، تقسیم شده در برابر هم صف آرائی می نمایند. جنبش اخوان المسلمین در افغانستان از نخستین روزهای تشکیل خویش، از این امر مستثنی نبود. در نسل دوم اخوان المسلمین، در افغانستان آقای گلبدین (گلاب الدین) حکمتیار، به عنوان یک عنصر برجسته، تندرو ماجراجو، خودخواه و شر طلب مطرح بوده است. در برخوردهای که در بین چپهای مائونیست و اخوانیها پیش می آمد آقای حکمتیار، بحیث فرمانده جنگ فرمان حمله و پیشروی یا ترک حمله و عقب نشینی را صادر می کرد آنهاى که با آقای حکمتیار در آوان تحصیل هم دوره بوده اند می گویند آقای حکمتیار همیشه با تفنگ چه و کارد مجهز بوده و چپها را تهدید می کرد، هر

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۷۴.....

جاکه برخورد صورت می‌گرفت، آقای حکمتیار حاضر و صحنه‌گردان آن بود. آقای احمد شاه مسعود در رابطه با ارزیابی شخصیت آقای حکمتیار، می‌فرمود: آقای حکمتیار آدم بسیار لجوج خودخواه، تک رو، یک دنده و خود پسند است هر چیزی که به نظرش درست بیاید برای عمل نمودن آن اقدام می‌کند، به فکر و نظر دیگران بهائی قائل نیست، یا همه را تباه می‌کند و یا همه‌ی امکانات و نیروهای خود را به تباهی می‌دهد. در دوران که ما در پوهنتون بودیم ایشان همین خصلت‌ها را داشت بیشترین خسارات که متوجه جنبش (جنبش اخوان) می‌شد بخاطر همین تکروپها و استبداد رأی آقای حکمتیار بود.

بدیهی است که کیفیت عملکرد هر انسانی معلول شناخت، ارزیابی، تأثر و ... وی از حوادث اجتماعی و ... است. یک فرد یا جمع، حوادث و رخ دادها را طوری تحلیل و ارزیابی نموده، از آن متأثر می‌گردد و در مقابل انسان یا انسانهای دیگر طور دیگر که در نتیجه تضاد و دوگانگی در سطح تفکر، ارزیابی و تأثر به تضاد در عمل مبدل می‌شود. و از اینجاست که دسته‌های تندرو میانه رو، چپ یا راست بوجود می‌آید و هر یک دیگری را به چیزی متهم نموده، در مقابل یکدیگر صف آرائی می‌کنند.

مطلب دیگری که در این زمینه مطرح هست، دست یابی به میدان داری و طرد دسته و جناح مقابل از میدان است این عمل، هر چند برای کلیه‌ی جناح‌های متقابل و متخاصم مضر و تضعیف کننده می‌باشد، اما از

آنجای که همه، توفیق خویش را در سایه‌ی طرد دیگران مطالعه می‌کنند، به این عمل اولویت می‌دهند، و از اینجاست که مرض قدرت‌طلبی، دو جناح رقیب را به دو جناح متخاصم و دشمن همدیگر تبدیل می‌نماید و هر کدام، هر چه در توان دارد، برای زدن طرف مقابل بکار می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، آقای حکمتیار، با پیروان و هم‌فکران خویش از کنار ربانی و همفکرانش جدائی انتخاب نموده، گروه جدیدی بنام «حزب اسلامی» بوجود آورد. باین ترتیب جریان ضدیت با رژیم در بین اهل سنت به سه شاخه مجزاء از هم، تقسیم شده هر کدام، راه و رویش خود را در پیش گرفتند. این سه جریان از این قرار است:

۱ - مسلمانان میانه رو که سمبل عینی آن جناح آقای پرفسور، مجددی، به حساب می‌آید.

۲ - شاخه‌ی از جنبش اخوان المسلمین به رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی که مشی معتدل‌تری، نسبت به جریان آقای حکمتیار دارد.

۳ - شاخه‌ی دیگری از اخوان المسلمین به رهبری آقای حکمتیار که تندتر از دیگران حرکت نموده، با حوادث و رخدادها برخورد می‌نماید.

بعد از کودتای هفت‌ثور هزار و سه صد و پنجاه و هفت که کمونیست‌ها را در افغانستان به قدرت رساند و نیروهای ملی و اسلامی را شدیداً تحت فشار خردکننده‌ی قرار داد تضاد و درگیری در بین شاخه‌ی ربانی و حکمتیار به اوج خود رسید این تضاد و درگیری به منظور قبضه کردن رهبری جنبش

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۷۶.....

اخوان المسلمین در افغانستان، نا آنجای شدید و عمیق بود که، درگیریهای شدید نظامی را در اکثر ولایات کشور، در پی داشت. این در حال بود که نیروهای تجاوزگر اتحاد جماهیر شوروی سابق و کمونیست‌های وطنی، برای نابودی اسلام و مسلمین از تمامی امکانات موجود و دست‌داشته‌ی شان استفاده می‌کردند.

جنگ‌های بسیار خونین و واقعاً وحشتناک جمعیت و حزب اسلامی در ولایت پروان، هرات، هلمند، بادغیس و ولایات شمال کشور و حادثه‌ای ترور عده‌ای کثیری از قوماندانهای جمعیت اسلامی، توسط سید جمال یکی از قوماندانهای مربوط حزب اسلامی، در دره‌ی پرخار و مورد حمله‌ی انتقام جویانه قرار گرفتن و در نتیجه قلع و قمع شدن خود و افراد وی توسط نیروهای احمد شاه مسعود و ... نشان‌دهندی عمق این رقابت و تضاد است. نامه‌ای که آقای حکمتیار برای پیروان خویش در شمال، در سال ۶۱ نوشته بود، پرده از عمق و ابعاد تضاد موجود در بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، برمی‌دارد. این نامه که از مراکز خاد در کابل بدست آمده است گویای طرح‌های وحشتناک حزب اسلامی بر علیه احمد شاه مسعود است.

آقای حکمتیار در این نامه از پیروان خود می‌خواهد که اقدام به ترور احمد شاه مسعود نمایند، آقای حکمتیار در این نامه‌ی خویش یادآور می‌شود که طرح ترور آقای احمد شاه مسعود با کمک فنی و مالی مقامات

پاکستانی طراحی شده، مورد اجرا در خواهد آمد. وی یادآور می‌شود که آقای ربانی با ترور شدن آقای احمد شاه مسعود، موافقت خویش را اعلام نموده است.

مطلب بسیار وحشتناک و باورناکردنی که در نامه مطرح شده است این است که آقا حکمتیار هر جا که اسم مسعود از نوک قلمش بروی کاغذ نقش می‌بندد، واژه «ملحد» را نیز بدون استثناء به عنوان یک پسوندد، نقش کاغذ می‌نماید. باید توجه داشت که واژه «ملحد» واژه‌ی بسیار پلیدی است که در فرهنگ مردم افغانستان وجود دارد و هرگاه نفرت یک انسان از انسان دیگر به انتهای درجه برسد. این واژه را نثارش می‌نمایند.

از جانب دیگر، حزب اسلامی آقای حکمتیار و هم چنین جمعیت اسلامی آقای ربانی با احمد شاه مسعود هر کدام خود را تنها حزبی می‌داند که توان و شایستگی قبضه کردن قدرت سیاسی در افغانستان را دارد و تنها مانع جدی در این زمینه وجود طرف مقابل را می‌پندارد که این مطلب، آتش عداوت را در نهاد هر کدام بیش از پیش روشن می‌نماید.

با اینکه جمعیت اسلامی، به قوم تاجک و حزب اسلامی به قوم پشتون تعلق دارد، از نظر اصولی و مسائل زیربنائی هیچ گونه اختلافی با هم ندارند، هر دو معتقد به اسلام انقلابی بوده، خود را جزء از جریان جهانی اخوان المسلمین قلم داد می‌نمایند و از افکار حسن البناء سید قطب و... الهام می‌گیرند و قومیت را به عنوان اساس تشکیلات خودشان به شدت رد

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۷۸

می‌کنند به همین دلیل است که دسته‌های از قومیت تاجیک، در حزب اسلامی عضویت حاصل نموده، مراتب بالایی را طی نموده‌اند که برای نمونه عبدالصبور فرید و شفق‌یار را می‌توان نام برد. و هم چنین عده‌ای از پشتونها به گروه جمعیت اسلامی که عمدتاً به قوم تاجیک اختصاص یافته است، راه یافته‌اند و در بخش‌های مختلف گروه مذکور جای پایی پیدا کرده‌اند که برای نمونه می‌توان از ملاعزت نام برد.

مطلب دیگری که هر دو گروه بدان توافق اصولی دارد، کشاندن قوم ازبک در زیر پرچم رهبری گروه خودشان است هیچ کدام این دو گروه توان تحمل اینکه قوم ازبک به عنوان یک عنصر مستقل، در صحنه‌های سیاسی و نظامی، تبارز نماید را، ندارد به همین دلیل است که هرگاه عناصری از قوم ازبک سربلند کرده، در اندیشه‌ی ظهور مستقل ازبک در صحنه‌های نظامی سیاسی کشور افتاده است، توسط هر دو گروه نابود گشته‌اند. اعدام عنصر برجسته‌ی جهادی، چون آقای مولان و یارانش بدست جمعیت اسلامی، یکی از این نمونه‌هاست.

اساس تشکیلات هر دو گروه، بر نفع قومیت به عنوان یک اصل زیر بنایی قرار دارد و هر دو گروه تلاش دارند که خود را به عنوان جریان سر تا پا تابع اسلام و مقررات آن وانمود سازد، اما قوم‌گرایی به شکل غیر رسمی، در رفتار، جبهه بندی و موضع گیری آنان دیده می‌شود. فی المثل آقای حکمتیار، همیشه مدعی عدالت اسلامی و حاکمیت اسلام بوده و هست

ولی از نظر عمل، در طول حیات مبارزاتی خود قدرت تطبیق خویش با این شعارها را نداشته و ندارد و قوم پشتون برایش جاذبه‌ای ویژه‌ای دارد. ائتلاف با ژنرال تنی، عنصر برجسته و متعصب کمونیست، پناه یافتن عناصر بسیار مهم رژیم کمونیست که نژاداً پشتون هستند، در حزب اسلامی، گواه بسیار روشن این مطلب است و همین طور، همکاری‌های بسیار عمیق و گسترده‌ای نبی عظیمی و ژنرال‌های تاجک نژاد رژیم نجیب‌الله، با آقای احمد شاه مسعود.

حزب اسلامی آقای حکمتیار در طول سالهای اشغال نظامی افغانستان توسط روسها در رسانه‌های گروهی جهان، به عنوان یک حزب عمده و درجه یک مطرح بوده است از چند از نظر نظامی در صحنه‌های گرم جهادی هیچگاهی چنین حیثیت را نداشته است زیرا که حزب آقای حکمتیار در سراسر افغانستان، حتی از داشتن یک جبهه قوی، نیرومند و ممتاز بدون رقیب محروم بوده و در درگیریهای گروهی، همه جا با شکست مواجه گشته است.

آقای حکمتیار برای قبضه کردن قدرت سیاسی در افغانستان، تلاش غیر قابل توصیفی از خود نشان داد و در این راه هر چه از دستش آمد، کوتاهی نکرد و در این زمینه تا آنجا پیش رفت که با عناصر کمونیست رژیم الحادی کابل جبهه‌ی اسلامی تشکیل داده، متوسل به کودتا گشت. اما همه‌ی این تلاشها به ثمر نرسید و در عین حال رقیب دیرین وی، طوری با حوادث و

اسماعیلیه، به مجاهدین هم‌نژاد خویش متمایل گشته، از آنان یاری خواست و مجاهدین هم خون از جمله مسعود، از آنها به گرمی استقبال کردند. با توجه به اکثریت مطلق که ملیت‌های غیر پشتون در افغانستان دارد، قوه عمدۀ و صحنه‌گردان اصلی، از ملیت‌های غیر پشتون، تشکیل شد و پشتونها، در این میان و در این برهه از تاریخ کشور، جایگاه واقعی خویش را احراز نموده، نقش شبیه تماشاچی بازی کردند از کل شهرها و مراکز و ولایات کشور فقط سه شهر یعنی قندهار، جلال‌آباد و گردیز، بدست پشتونها ساقط گردید و بقیه، همه به دست نیروهای غیر پشتون افتاد.

این مطالب برای آقای حکمتیار کشنده بود و هرگز توان تحمل آنرا نداشت به همین دلیل در اولین طلوع صبح پیروزی اقدام به موشک باران پایتخت کشور نمود. دست یازی به گلوله باران شهر کابل هیچ گونه توجیه منطقی و شرعی نداشت به همین جهت برای آقای حکمتیار که سالها در فکر رهبر ملی شدن بود، ضربه‌ای حیثیتی وارد می‌کرد. اما تماشای پیروزی حریف دیرین و تحمل شکست در این رقابت دیرپا، برای آقای حکمتیار دردناک‌تر از هر چیز دیگر به حساب می‌آمد.

حکمتیار، برای موشک باران کردن شهر کابل و کشتن مردم بی‌دفاع آن، وجود ملیشیای ازبک در شهر را عنوان کرد اما بدیهی است که خود آقای حکمتیار قبل از هر کس دیگر می‌دانست که این مطلب بهانه‌ای بیش نیست زیرا که همین آقای حکمتیار بود که چندی قبل طی نامه‌ای از جنرال رشید

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۸۲

دوستم به عنوان قهرمان و کسی که تاریخ کشور را عوض کرده است و ملت هرگز خدمات او را فراموش نخواهد کرد یاد نموده بود. کسی که مسیر تاریخ کشور را تغییر داده است، چگونه مورد تنفر واقع شده، وجودش در کابل معجز بمباران شهر می‌گردد، مطلبی است که فقط در منطق قدرت طلبان قابل توجیه می‌باشد!

بعد از سقوط شهر کابل و دستیابی احمد شاه مسعود به رهبری بالقوه‌ی جنبش اخوان المسلمین در افغانستان و دور کردن آقای حکمتیار از صحنه‌ی پیشتازی در میدان جنبش، جمعیت اسلامی حالت قهرمان پیروز و مغرور بخود گرفت و حزب اسلامی، وضعیت انسان که در مقابل رقیب به سخنی طعم تلخ شکست را چشیده، با خفت از میدان بیرونش کرده‌اند. این بود که جمعیت اسلامی در چهره‌ی احمدشاه مسعود، بزرگواری نشان می‌داد، در حال که حزب اسلامی چون بچه‌ی ناژلی، نق می‌زد و خرده می‌گرفت.

برخورد جمعیت اسلامی با حزب اسلامی، هر چند توأم با گذشت، اغماز و دورنگری بود، اما این گونه برخورد، حزب اسلامی را بسیار می‌آزرد زیرا که این چنین برخورد با رقیب ماهیت توهین و تحقیر را در برداشت، به همین دلیل هر چیزی که مورد درخواست حزب اسلامی قرار می‌گرفت، از جانب جمعیت اسلامی، با جبین گشاده مورد قبول واقع می‌شد.

اصولاً قصه، قصه‌ی ماجرای قدرت طلبی دو رقیب دیرین بود، نه

ماجرای حل مشکلات و مصیبت‌های افغانستان، لذا حزب اسلامی خواسته‌های را مطرح می‌کرد که در واقع امر، خالی کردن زیر پای حریف، بحساب می‌آمد، فی‌المثل، روی خروج نیروهای رشید دوستم، جنرال مومن و سید نادری، بطور دائم تأکید می‌کرد و تصفیه شدن ادارات و نیروهای مسلح افغانستان، از وجود افسران کمونیست را تقاضا می‌کرد.

جمعیت اسلامی نیز متوجه حملات حریف بود و نیک می‌دانست که اولاً بیرون کردن نیروهای باصطلاح ملیشیا، از توانش خارج است و در ثانی بر فرض خروج این نیروها از شهر کابل و تصفیه نیروهای مسلح از وجود عناصر کمونیست به معنی انتحار جمعیت اسلامی خواهد بود زیرا که آقای احمد شاه مسعود، علی‌رغم تبلیغات بیرونی که از وی شده است از خود، آن چنان نیرویی در اختیار ندارد که بتوان با آن نیرو، از شهر کابل و در حقیقت از اقتدار بدست آمده دفاع کرد!

بدین جهت بود که حزب جمعیت اسلامی در برابر تقاضای حزب اسلامی همیشه پاسخ مثبت داده، با کمال بزرگواری آن را می‌پذیرفت و در پای تعهد نامه‌ها امضاء می‌کرد اما در عمل هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کرد و حتی مسعودخان برای اطمینان خاطر نیروهای ملیشه، اظهار می‌کرد: من مجبورم که چیزهای بگویم و در پای ورقه‌ای امضاء کنم اما هرگز بدانها عمل نخواهم کرد!

سیاست کج‌دار و مریز آقای احمد شاه مسعود سرانجام دوام نیاورد و

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۸۴

بر اثر پافشاری شورای قیادی که حزب اسلامی از آن خوب استفاده کرده بود، مجبور گردید که در میان گلبدین و دوستم یکی را برگزیند، مسعود، دوستم را برگزید و چاره‌ای هم جز این نداشت زیرا که امکانات بودن در کنار حکمتیار را نداشت!



جنرال عبدالرشید دوستم رئیس جنبش ملی اسلامی شمال

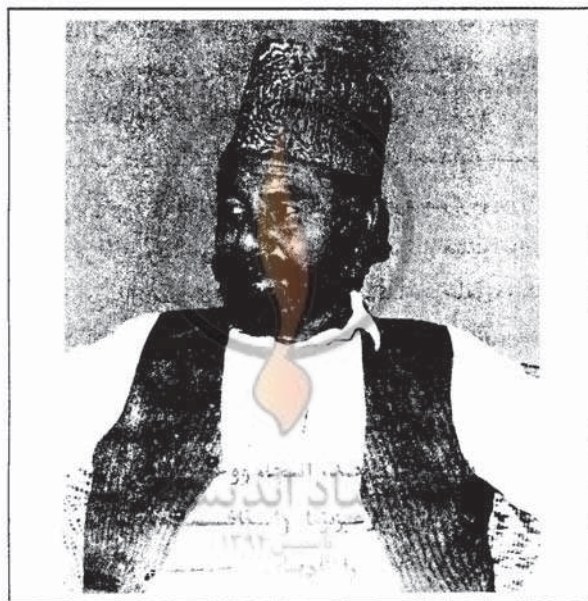
بدین ترتیب، کار از جدال و مباحثات تند و داغ سیاسی گذشت و رویارویی نظامی حتمی گردید که در این رویارویی این تنها حکمتیار و مسعود نیست که در برابر همدیگر، با گرز و سپر می‌ایستند، سر و گردن همدیگر را خرد می‌کند بلکه در این صف آرائی، پشتونها در یک طرف و ملیت‌های محروم در طرف دیگر، قرار دارند.

حکمتیار، چون گذشته، زبان به تهدید گشود و اخطار کرد که اگر ملیشپای از یک از شهر خارج نشوند، شهر کابل را زیر رگبار موشک قرار خواهد داد و از جانب دیگر جنرال عبدالرشید دوستم که از این بازیها زیاد دیده است اقدام به تقویت نیروهای خود از طریق هواکرد و سربازانش در نقاط حساس شهر سنگر گرفت؛ از جانب دیگر، احمدشاه مسعود، بیاد گذشته‌های خودش افتاد و در ضمیر ناخود آگاه خود تصویر مهمی را مشاهده کرد که در آن تصویر، خودش را به درهٔ پنج شیر در کنار هیئت اعزامی حزب وحدت، در حال امضاء کردن طرح سقوط رژیم کابل، مرحله‌ی دولت عبوری و بعد از آن دید و به این ترتیب به فکر حزب وحدت افتاد و با خود چنین زمزمه کرد:

ما که تاریخ مشترک داریم از چه در اصل و فرع شک داریم
گر بشادی و اگر به غم بودیم قرنهای، قرنهای بهم بودیم
آن هزاره که می‌برد صدبار بسهتر از «گلبدین» بدکردار
یک پهلوشدن مسعود، رودروئی تاجک‌ها و ازیک‌ها را، با پشتونها در

نگاهی به انگیزه‌های موشک‌باران میدان هوایی و شهر کابل ۸۶

پی داشت و از جانب دیگر، مسعود، تلاش دارد که حزب وحدت را نیز در کنار خود داشته باشد بعد از سقوط رژیم الحادی کابل مسعود برای نخستین بار، سخن از قرارداد پنج‌شیر، درد مشترک، سرنوشت مشترک و ... می‌گوید و در مقام عمل، سید محمد حسن جنرال مسئول کمیته نظامی حزب وحدت را به معاونت خویش برمی‌گزیند، و برای اولین بار، حزب وحدت در صفحه‌ی تلویزیون و آنتن رادیو راه پیدا می‌کند.



آقای جنرال سید محمد حسن مسئول کمیسیون نظامی حزب وحدت اسلامی

حزب وحدت اسلامی، در بین گروههای جهادی حیثیت «آل خانو» را به خود گرفته بود و هر گروه که فصد امتیاز طلبی و باج خواهی از دیگری را داشت، طرف را، از حزب وحدت می ترساند و بدین ترتیب هر کدام، قریة الی الله، ضربه‌ای به پیکر حزب وحدت می نواخت؛ وضعیت بوجود آمده وصف آرائی جدید سبب شد که فشار از روی دوش حزب وحدت برطرف شود و قدرت طلبان بجان هم افتاده سر و کله همدیگر را خرد نمایند.

والسلام

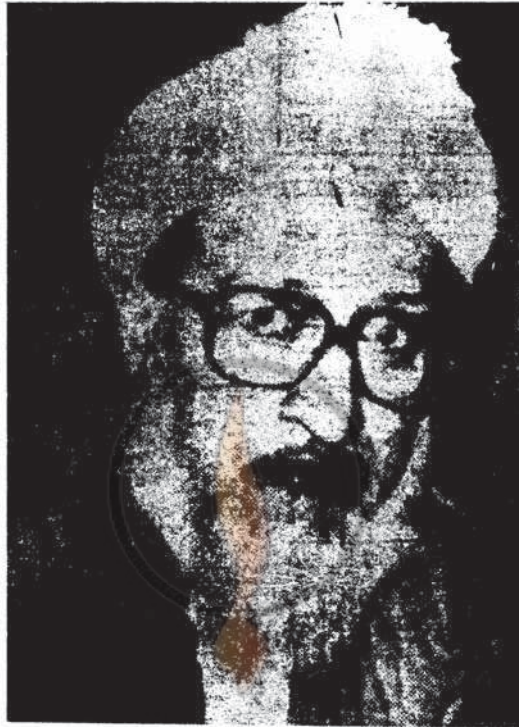


خواننده گرامی

جریان‌ات و حوادثی که در افغانستان بخصوص بعد از پیروزی مجاهدین و فتح شهر کابل اتفاق افتاده و می‌افتد، طوری است که پذیرش آن برای کسانی که در متن حوادث نبوده و در هوای آزاد خارج از کشور فکر می‌کنند مشکل می‌نماید. آنچه تا کنون از خاطراتان گذشت چکیده‌ای از اتفاقات و پیشامدهای غیر مترقبه کابل بود که توسط یک واقعه‌نگار محقق و شاهد عینی، بطور خلاصه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته تقدیم رهپویان حقیقت شد. بر آگاهان مسائل سیاسی افغانستان پوشیده نیست که نویسنده عین حقایق و وقایع را که خود شاهد آن بوده، و رای ملاحظات و تعلقات گروهی، مذهبی، لسانی و ... به تصویر کشیده است. گواه بر این مطلب اینکه عده زیادی از تحلیل‌گران و شخصیت‌های جهادی و سیاسی شیعه و سنی کشور، به عبارات مختلف همین واقعیتها را گفته و یا نوشته‌اند. بطور نمونه توجه شما را به متن بیانیه پرفیسور صیغت‌الله مجددی اولین رئیس‌جمهور موقت دولت اسلامی افغانستان جلب می‌کنیم قابل تذکر اینکه این بیانیه بمناسبت انتقال قدرت به شورای قیادی (رهبری)، توسط آقای مجددی تنظیم شده و در مورخ ۷ سرطان ۱۳۷۱ ه.ش. مطابق با ۲۸ جون ۱۹۹۲ میلادی در کابل انتشار یافت. ناشر

بیاد اندیشه

تاس ۱۳۹۲



آقای صبغت‌الله مجددی رهبر جنبه ملی نجات اسلامی

تاسیس ۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والسلام على سيد الانبياء والمرسلين وعلى اله واصحابه
اجمعين

فضيلتمآبان محترم رهبران تنظيم‌هاى جهادى

اعضاء محترم شوراي جهادى ولايات کشور

علماء کرام، قوماندانان محترم و ساير هموطنان عزيز

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

طوريكه همه اطلاع داريد اينجانب پراساس فصيله كه ميان تنظيمات
هفت‌گانه جهادى در پشاور صورت گرفت و همه تنظيم‌ها متفقاً آنرا تصويب و
تأييد نمودند به حيث رئيس شوراي جهادى ممثل دولت اسلامى افغانستان تعيين
گرديدم.

قبل از طرح و تصويب مصوبه مذکور چون ديدم كه رهبران جهادى در
مورد تعيين دولت و حكومتى كه بايد قدرت را از رژيم گذشته تسليم گردد، به
نتيجه نمى‌رسند، حدود ده روز قبل از اينكه وارد كابل شوم تصميم گرفته بودم تا
داخل کشور شده خود را از نزديك در خدمت هموطنانم قرار دهم و از هموطنانم
بخصوص علماء کرام بزرگان اقوام و قوماندانان و مجاهدين دلير كه در داخل
کشور در انتظار من بودند تقاضا نمايم تا خود در مورد سرنوشت و آینده کشور و
نظام اسلامى افغانستان تصميم بگيرند. اما عده‌اى از اعضاى شوراي سرتاسرى
قوماندانان كه از اين موضوع اطلاع يافته بودند به منزل من آمدند و مصرانه

تقاضا نمودند که منتظر بمانم و آنان با رهبران محترم مفاهمه مینمایند و آنها را وادار می سازند تا به فیصله برسند.

وقتی باز هم دیدم با جلسات متعدد و پیهم خویش آنان به نتیجه نمیرسند، رهبران محترم جهادی را در دفتر ریاست دولت دعوت و اعلام نمودم که اگر تا یک روز دیگر به نتیجه نرسند بیشتر منتظر نمی مانم و عازم میهن میشوم و اگر آنان به هر نتیجه برسند حاضرم آنرا بدون ملاحظه بپذیرم. در جلسه که فردای آن روز در دفتر استاد سیاف واقع چمکنی پشاور دایر شد متن مصوبه پشاور که توسط استاد سیاف آماده گردیده بود به اینجانب ارائه شد که با احترام به فیصله رهبران محترم بدون هیچگونه ملاحظه، آن را بپذیرفتم.

همین که از پاکستان وارد کابل شدم بعد از تسلیم شدن قدرت از رژیم سابق در اولین فرصت عفو عمومی را طبق فیصله های قبلی تنظیم های جهادی اعلام نمودم و از همه هموطنان خواش نمودم که دیگر کینه و کدورت های گذشته را فراموش نموده دست دوستی و برادری با هم بدهند و آنانی که مرتکب خطا و اشتباهاتی شده اند به درگاه رب العزت (ج) توبه نمایند، دیگر زمان، زمان جنگ نیست زمان آبادی و عمران وطن ویرانه ما و تسکین آلام بی شمار یتیمان، بیوه ها و بازماندگان شهداء ماست.

در حالی که ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی می گرفتیم و تمام زمینه ها برای انتقال سالم قدرت به دولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود و مسئولین نظامی و سیاسی نظام گذشته که در سرنگونی رژیم دکتور نجیب الله

نقش بزرگی داشتند در انتظار ما بودند از جانب برخی از برادران با همدستی عده از خلقی‌ها در کابل کودتائی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی از هموطنان بی‌گناه ما گردید. هر چند کودتای خائنانه مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبرو گردید و با همکاری مجاهدین و افسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور و چپاول و غارت و وحشت آنان نظم دولتی از هم گسست و خسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. با آنهم در اثر سعی و تلاش دولت اسلامی افغانستان در طی چند روز برق و آب در کابل دوباره فعال گردید و نرخ مواد غذایی و سوختی و سایر اشیاء به سرعت پائین آمد.

موقعیکه ما وارد کابل شدیم اوضاع کشور بحرانی و در اثر برخی از دسته‌های استفاده‌جو و دستهای مرموز خارجی احساسات سمی، لسانی، قومی و مذهبی فضای بی‌اعتمادی و تشنج شدیدی را در سراسر کشور و حتی در دیار هجرت بوجود آورده بود. برخی از قوماندانان در زیر تاثیر چنین تبلیغات زهرآگین، در روزهای اول حتی حاضر نبودند به کابل بیایند کشور در آستانه یک جنگ داخلی شدید و بزرگی قرار داشت، و حتی خطر تجزیه و پارچه پارچه شدن افغانستان را تهدید می‌نمود.

در چنین شرایط دشوار و وضع بحرانی باتمام نیرو و همکاری برادران مخلص از جمله اعضای محترم شورای جهادی سعی و تلاش نمودم تا فضای اخوت و اعتماد را در میان اقوام و ملیتهای کشور که شدیداً تخریب گردیده بود، دوباره احیا نمایم.

گذشته از احساساتی که در جنوب و شرق کشور برانگیخته شده بود، مردم صفحات شمال و مناطق مرکزی کشور نیز خواسته‌هایی داشتند که با مذاکرات و تماس‌های پی در پی، با همه جوانب، و سفری بشمال کشور و با دعوت حزب وحدت و جنبش ملی افغانستان در دولت آهسته آهسته فضای مناسبی برای حل پرابلم‌های کشور ایجاد گردید.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی که با وصف عدم تأمین شرکت‌شان در دولت، در راه حفظ وحدت و همبستگی ملی و تأمین امنیت همکاری نمودند اظهار تشکر نمایم.

همچنان از برادران شورای نظار، نیروهای جنبش ملی اسلامی، قوتهای جهادی سائر تنظیمها، و نیروهای قوای مسلح، که در مراحل خطیری به دفاع از شهر کابل و اهالی شریف آن پرداخته، نیروهای متجاوز را به عقب راندند، قدردانی به عمل آورده از خداوند لایزال (ج) برای شان اجر دارین را استدعا می‌نمایم.

هر چند مدت دو ماهی که برای اینجانب تعیین گردیده بود برای حل هیچ‌یک از مشکلات عظیمی که افغانستان با آن روبرو است کافی نبود، ولی در ظرف چند روز اول سرپرست وزارت خانه‌ها و برخی از معینان، مقرر و شروع به کار نمودند. از پیروزی جهاد مقدس ملت افغانستان در صحنه بین‌المللی به گرمی استقبال به عمل آمد، پیامهای دوستانه گرم و پرحرارت رهبران کشورهای اسلامی و سایر ممالک مواسلت نمود، نظام جدید افغانستان به سرعت از جانب ممالک

مختلف جهان به رسمیت شناخته شد، وعده کمکهای وسیع، از جانب کشورهای دوست به افغانستان داده شد و افغانستان به حیث یک کشور آزاد و سربلند و قهرمان که یک ابرقدرت بزرگ جهانی را به شکست مواجه ساخته و مسیر تاریخ منطقه و جهان را با جهاد شکوهمند چهارده ساله خویش عوض نموده، در میان ممالک جهان تبارز نمود.

سفر جلالت‌مآب نواز شریف صدر اعظم پاکستان به افغانستان و سفر اینجانب به پاکستان باعث تحکیم هر چه بیشتر مناسبات میان دو کشور همسایه و مسلمان گردید.

قوانین و آداب اسلامی در کشور به منصه اجرا گذارده شد، تمام قوانین منافی اسلام ملغی گردید و از تولید و فروش مشروبات الکولی جداً جلوگیری به عمل آمد.

والیان برخی از ولایات کشور در اثر پیشنهاد شوراها و ولایات، تعیین و ادارات دولتی در ولایات فعال گردید. و در اثر پیشنهادات تنظیم‌های محترم جهادی با صدور فرامین ترفیعات، از قوماندانان جهادی که در دوران جهاد فداکاری نموده‌اند درین زمینه، قدردانی گردید.

بودجه سال ۱۳۷۱ که تا حال منظور نگردیده بود از جانب دولت اسلامی افغانستان منظور و در معاش مأمورین و اجیران صد فیصد ازدیاد به عمل آمد.

در نخستین گام، تأمین امنیت کامل در کشور و تهیه مواد اولیه مورد ضرورت مردم و توسعه روابط بین‌المللی و جلب کمک‌ها، طرح پلان بازسازی

کشور و اسکان دوباره مهاجرین شامل برنامه کار ما بود.

کشور برادر و همسایه پاکستان به مقدار پنجاه هزار تن غله و معادل ده میلیون دالر کمک نقدی به افغانستان نمود و انتقال پنجاه هزار تن گندم که قبلاً با جمهوری قزاقستان قرارداد گردیده بود آغاز گردید و کشور عربستان سعودی برای ارسال ادویه و مواد غذایی از طریق هوا اظهار آمادگی نموده و عنقریب وصول مواد مذکور آغاز می گردد.

اما با تأسف باید گفت که عدم همکاری، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیمها و برادران باعث گردید تا طوری که آرزو داشتیم نتوانیم به اهداف خویش نایل گردیم. در اینجا ناگزیر برای آگاهی هموطنان برخی از مسایلی را به عنوان مثال یادآوری می نمایم:

۱ - بر اساس ماده دوم مصوبه پشاور که محترم استاد سیاف تا الحال از سپردن نسخه از آن به اینجانب خودداری نموده شورای رهبری بعد از دو ماه ختم کار شورای جهادی منعقد می گردید. اما جلسات شورای رهبری برخلاف فیصله مذکور، چند روز بعد از تشکیل دولت اسلامی از جانب محترم استاد برهان الدین ربانی دائر گردید. در حالیکه اکثر فیصله های شورای رهبری در جلساتی که اکثر دو تن از اعضای اصلی و یا سه الی چهار تن به شمول اعضای علی البدل حاضر بوده اند صورت گرفته است. بیشتر این فیصله ها در تضاد با تصاویم شورای جهادی قرار گرفته و این طرز اجراءات، دوگانگی در اداره امور کشور و تعدد مراکز قدرت را بوجود آورد و به شکل خطیری باعث پراکندگی امور

گردید.

۲- با وجود عفو عمومی که قبلاً از جانب دولت اسلامی افغانستان اعلام گردیده بود تشکیل محکمه اختصاصی از جانب بعضی از رهبران اعلام گردید که باعث تشویش مردم شد و زمینه را برای عناصر استفاده جو و فرصت طلب آماده نمود که اگر از جانب ریاست دولت اسلامی بر عفو عمومی تأکید نمی‌گردید و وظیفه محکمه مذکور مختص به محاکمه اشخاصی که بعد از تأسیس دولت اسلامی در کشور باعث اخلاف نظم و امن عامه گردند نمی‌گردید، معضلات زیادی را ایجاد می‌نمود.

۳- برای جلوگیری از پیشبرد امور، دفاتر ریاست دولت از جانب وزارت دفاع اشغال و بعداً طی نامه به دور از صلاحیت خویش و مغایر تمام معاینات شرعی و قانونی، وزیر محترم دفاع انضمام آنرا به وزارت دفاع اعلام نمود.

۴- در حالی که قبلاً تمام سلاح گارد ریاست دولت، وزارت دفاع و وزارت امنیت ملی را شورای نظام متصرف شده بود، با وجود ضرورت شدید گارد ریاست دولت و با مراجعات مکرر مسئولین و تأکید اینجانب، وزیر محترم دفاع با وصف وعده که داده بود حاضر نشد حتی یک میل سلاح به گارد ریاست دولت بسپارد.

۵- در همان نخستین روزهایی که دولت اسلامی افغانستان تشکیل گردیده بود عده از برادران به کمک و همکاری یک تعداد از خلقی‌ها بافیر راکتها و سلاح ثقیل، بر شهر کابل حمله نمودند که باعث خسارات بزرگ جانی و مالی گردید.

۶- با آنکه محترم استاد سیاف خود طراح و بنیادگذار فیصله نامه پشاور بود، اما بعد از ورود به کشور به جای همکاری با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تخریبات و تبلیغات علیه دولت اسلامی آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد برای ابراز نظریات و خواسته‌های خویش با اینجانب ملاقات نماید.

۷- محترم استاد سیاف به این همه اکتفا ننموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمان سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی برآه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله دیگری بر برادران اهل تشیع می‌باشد.

۸- شورای نظار که تأکید بر تصرف و در دست داشتن وزارت امنیت ملی را داشت، هرگز حاضر نشد به مسئولین آن وزارت که از جانب ریاست دولت اسلامی و شورای جهادی افغانستان تعیین گردیده بودند اجازه دهد به وظایف خویش در آن وزارت آغاز نمایند.

۹- تعداد زیادی از منازل شخصی بخصوص آپارتمانهای مکروریان، بدون اجازه وزارت شهرسازی و مغایر اصول و موازین شرعی توسط اعضای بعضی از تنظیمات غصب گردید.

۱۰- در جریان سفرهای اینجانب به داخل و خارج کشور از جانب وزارت دفاع هیچ نوع تدابیر امنیتی اتخاذ نگردید و موقعی که طیاره اینجانب و اعضای

هیئت معینی ام در موقع بازگشت از پاکستان، مورد اثابت راکت قرار گرفت هیچ اقدام لازمی در تحقیقات و دستگیری عاملین آن حادثه توسط وزارت های دفاع و داخله به عمل نیامد.

۱۱- در برخورد میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بیطرفانه اتخاذ ننمود، بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.

۱۲- جمعیت اسلامی و شورای نظر به این همه اکتفا ننموده وزارت اطلاعات و کلتور و رادیو تلویزیون را مانند وسایل و ملکیت شخصی و حزبی در خدمت اهداف حزبی و شخصی خویش قرار دادند. اکثر بیانیه های اینجانب و اخبار مربوط به ریاست دولت در رادیو و تلویزیون سانسور و یا از نشر آن ممانعت به عمل آمده است. برای جلوگیری از تبلیغات یک جانبه رادیو و تلویزیون شورای جهادی مجبور گردید کمیسیون با صلاحیتی را که نمایندگان همه تنظیمها در آن شامل اند تعیین نماید، که در اثر اصرار و پافشاری آن کمیسیون مصاحبه مطبوعاتی اینجانب راجع به شمولیت حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی افغانستان در دولت اسلامی که از نشر آن ممانعت به عمل آمده بود، دو روز بعد از آن نشر گردید.

۱۳- به تاریخ اول سرطان اعلامیه ای از جانب ریاست دولت اسلامی افغانستان برای نشر به رادیو و تلویزیون سپرده شد، که طی آن پنج تن از اعضای شوراهای هر ولایت برای اشتراک در مجلس امروز دعوت شده بودند، تا به

بیانیه پرتیسور مجددی رئیس جمهور وقت ۱۰۰

نماینده‌گی از ولایات خویش شاهد انتقال قدرت باشند.

وقتی کمیسیون مسئول در مورد نشر آن اصرار نمود در اثر هدایت و مداخله شخص وزیر دفاع از نشر اعلامیه مذکور بالقوه جلوگیری به عمل آمد. با آنکه من به آقای صدیق چکری وزیر اطلاعات و کلتور جریان را گوشزد نمودم و موصوف در حضور من تأسف عمیق خود را اظهار نمود ولی متعاقباً طی مصاحبه با رادیوی بی.بی.سی از حدوث این جریان اسفبار و بلکه از تمام مداخلات جمعیت اسلامی و شورای نظر در امور رادیو و تلویزیون با کمال تأسف انکار نمود.

۱۴ - درین اواخر استاد ربانی با طیاره مخصوص به معیت هیئت بزرگی، بدون اطلاع و استیذان دولت اسلامی افغانستان و شورای جهادی عازم خارج گردید و ما بعداً اطلاع یافتیم که به کشور عربستان سعودی سفر نموده‌اند در حالیکه از اهداف و اغراض سفر مذکور تا حال هیچ نوع اطلاعی به ما داده نشده است.

۱۵ - وزیر دفاع که در عین زمان ریاست کمیسیون امنیتی شهر کابل را به عهده دارد و نیز وزارت داخله و قوماندانی عمومی ژاندارم پولیس، با وجودیکه وظیفه‌شان بود، در برقراری امنیت هیچ فعالیت مؤثری ننمودند و حتی در خصوصی موارد متعدد نقض امنیت به شمول حمله بر اموال دولت و مردم که به اطلاعشان رسانیده شده و پیغام و هدایت شخص من برای اجراءات لازم و فوری به آنها ابلاغ گردید، هیچ اقدامی به عمل نیاورده‌اند.

برای جلوگیری از این خودسری و کارشکنی‌ها در حد توان، من و اکثر اعضای محترم شورای جهاد سعی و تلاش نمودیم اما متأسفانه برادران حاضر به همکاری نشدند و با وجود اصرار و تأکید زیاد قوماندانان و گروه‌های جهادی برای مقابله و مقاومت با این چنین اعمال، چون خطر خون ریزی و برادرکشی متصور بود، از اقدام نظامی در این زمینه‌ها ابا ورزیدیم و رنه قوت و توان آنرا داشتیم و اکثریت هموطنان از ما جانبداری می‌نمودند.

حاضرین محترم، هموطنان عزیز!

لله الحمد اینجانب به یاری و استعانت خداوندی، با تحمل و قبول تمام خطرات، به همکاری سائر برادران مسئولیت بزرگ انتقال قدرت از رژیم گذشته به دولت اسلامی افغانستان را انجام دادم. در مورد این مرحله حساس و تاریخی کشور، آنچه که اینجانب برای تأمین صلح و جلوگیری از یک جنگ و درگیری داخلی در کشور و برای حفظ و تحکیم وحدت ملی، استقلال و آزادی وطن انجام داده‌ام به همکاران صادق دولت اسلامی و آرزومندان صلح و آرامش در کشور عزیز هویدا بوده و نیز تاریخ و نسل‌های آینده کشور در این مورد قضاوت خواهند نمود.

عدم همکاری و نقض تمهیدات باعث گردید تا در طول دو ماه گذشته چند بار تصمیم کناره‌گیری از مسئولیت تمثیل ریاست دولت را اتخاذ نمایم. اما با در

بیانیه پُرفیسور مجددی رئیس جمهور وقت ۱۰۲۰

نظر داشت حساسیت و نازکی اوضاع و تقاضاهای مصرانه هموطنان به خاطر مصالح علیای کشور منتظر شدم تا دو ماه تعیین شده به اتمام برسد. با اینکه من تصمیم خویش را در مورد کناره گیری از عهده تمثیل ریاست دولت، به اعضاء محترم شورای جهادی ابراز نموده بودم ولی با تأسف در این مورد از جانب برخی از تنظیم ها و اشخاص، تبلیغات و تبصره های دور از واقعیت به عمل آمد و امروز مسرت دارم که این مسئولیت عظیم تاریخی را به شما میسپارم.

چون مدت دو ماهی که بر اساس فیصله تنظیمات هفتگانه جهادی در پشاور برای اینجانب تعیین گردیده بود رو به اختتام است، با در نظر داشت عدم همکاری، کارشکنی ها و عدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبه مذکور، از جانب برخی از رهبران و تنظیم های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیر و بزرگی که در برابر ملت مسلمان افغانستان دارم، همان طوریکه قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردیده ام طی این جلسه خجسته آنرا به شوراهای محترم رهبری و جهادی میسپارم تا رهبران محترم رهبری مشترکاً با شورای محترم جهادی، که طی دو ماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزرات خانه ها را به عهده داشته اند به هر شخصی و یا هیئتی که آنان پس از غور و تعمق لازم انتخاب نمایند، تسلیم دهند.

بنیاد اندیشه
حضار محترم، هموطنان عزیز و دلیر
۱۳۹۲

حال اگر شوراهای محترم رهبری و جهادی که با پایان یافتن مسئولیت من از تمثیل دولت اسلامی متصدی اداره کشور میباشند، صواب‌بینند که باز هم زمام امور را به هیئتی که ترکیب آنرا مصوبه پشاور تعیین نموده بسپارند، مخیرند، ولی مسئولیت عواقب خطیر آنرا که من پیش‌بینی نموده‌ام باید خود متحمل گردند. همچنان با درک این حقیقت که اداره محترمی که در همین یکی دو روز آینده مسئولیت زمام امور کشور را عهده‌دار میگردد، آنهم موقتی میباشد، وظیفه خود میدانم به توجه این مجمع خجسته برسانم که برای بقای یک دولت محکم و پایدار اسلامی، حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور عزیز و به منظور جلوگیری از یک جنگ و درگیری خونین داخلی لازم است تا جرگه متشکل از علما و قوماندانان جهادی، بزرگان اقوام و نمایندگان تمام طبقات و اقشار کشور، بر اساس مطالبه و تأکیدی که توسط شورای محترم جهادی، علمای کرام، روحانیون، قوماندانان، مجاهدین و جمع کثیری از هموطنان به عمل آمده است در اسرع وقت تشکیل یابد تا از این طریق طبق دستورات دین مبین اسلام ملت مسلمان ما موقع یابد در مورد تعیین زعامت آینده کشور خود تصمیم بگیرند.

حضار محترم، هموطنان عزیز، خواهران و برادران مؤمن

بنیاد اندیشه
در این شرایط حساس و خطیر که شخصیت‌پرستی و تنظیم‌گرایی به حد اعلاء خویش رسیده و عده‌ای میخواهند با دامن زدن به اختلافات تنظیمی، قومی

بیانیه پُرفیسور مجددی رئیس جمهور وقت ۱۰۴

و مذهبی، از این آب گل آلود ماهی بگیرند و مصالح علیای کشور را فدای اعراض سیاسی و منافع خویش نمایند، از همه علماء، قوماندانان، مجاهدین، بزرگان اقوام و تمام احاد ملت مسلمان افغانستان تقاضا مینمایم تا حساسیت موضوع را درک نموده برای تأمین صلح سراسری و امنیت در کشور، حفظ استقلال، حاکمیت ملی و استحکام وحدت ملی در افغانستان دست به دست هم داده، اتحاد و همبستگی را در صفوف خود ایجاد و تحکیم نمایند، تا به یاری خداوند بزرگ و مهربان(ج) باشند که ملت و کشور اسلامی ما ازین ورطه هولناکی که در کنار آن قرار گرفته ایم نجات یافته ما و نسل های بعدی شاهد آینده خوش و باسعادت و درخشانی باشیم.

و ما ذالک علی الله بعزیز



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

سید محمد

... کہ جس شخص کو اس نے دیکھا ہے وہ اس کی طرف سے

[illegible]

... ہے، پھر یہی کہہ رہا ہے کہ

... و اینها را به دست خودت بنویس، و اینها را به دست خودت بنویس...

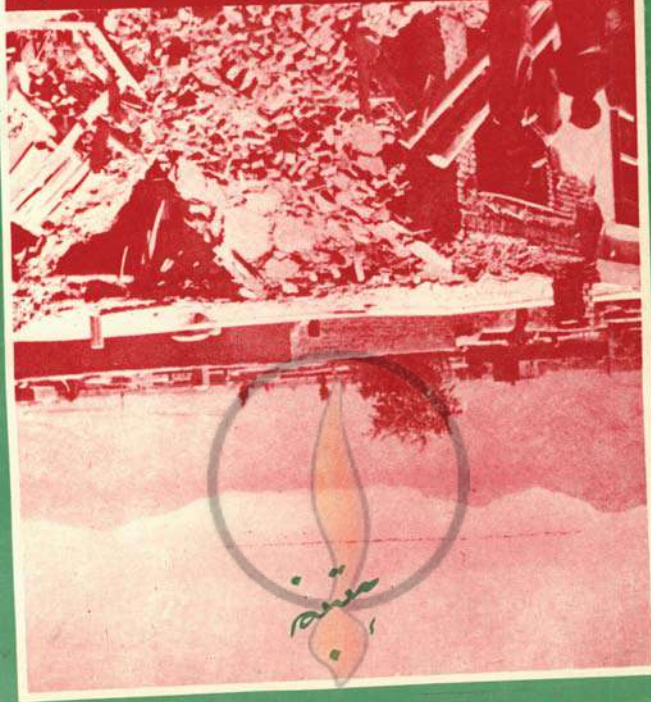
۱۰۴۵

جیتا ہے اس کی سزا ہے، اور اس کی سزا ہے

[illegible][illegible]

«وَلَا يَخْشَى الْفِتْنَةَ سِوَاكَ»

آدم و حوا در بهشت



سازنده
میرزا